فالا بدان درویش را راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد و جوش رحمت الٰهیه دران وقت اولاً بحال آن مرد پیر که صراحةً معائنه میشد که او را بجانب سعادات الٰهیه فوراً بردند ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت شد که هرکه امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدم و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مغفرتی و بخششی در حق همها کاین عمل می نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند من بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هرکه پیش از تو تلبیه میگوید تلبیه اش را ما نمی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه هرگاه که از بیر ذی طوی گذشته متوجه گدا شدیم تا از ان راه در ائیم حالتی عجیب برین که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقعه و آنحال اثرش جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم بمشاهده میگفتم و این گفتن مخاطبةً مشافهةً صریح بود و اجابت و قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکردم در انحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده از بلاد دور در دست بجرم و دامن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین و چنان خواهانند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها را ... آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی میدارند اشارتی

[illegible]

115

در دل ایمانی که ضعیف شده باشد از بن مغفرت محروم نمانده و در لیلة القدر در رمضان شریف دعا بسیار عموماً و خصوصاً کرده شده و اجابت را متوجه آن دعاها دیدم که همه را قبول در رسید ...

[illegible]

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الایة اکثر مفسرین نزول
آن برین کوه والا شکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکوره
بخوبی چسپان باشد والا نزول آن بجا بجا بر جناب سرور کاینات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند **حاصل کلام** تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبح دم
بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد
نمره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجمع گشته نماز
جماعت ظهر و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت بخوبی امام که امیر حاج است
بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام استادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته
در ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردید و دو سه
رومال کلان و دو سه کس نیز های بیر قدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیزها
و رومالها را جنبش میدادند تا خلایق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره
لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیة کریمه یوم
نزو نماتذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات
حاضرین میدیدند ابیات مؤلف

یکے بیهوش و بیخود او فتاده یکے بر کرده ماتم مے نمودی	یکے از چشم طوفان برگشاده یکے برگفته جوی خون کشودی

٩٦

برای خود و حاضرین و غائبین که بایشان دست ارادة داده بود مودی فرمودند
و یکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
که اساس رفیع علم این دعا تا فوق السماء مرتفع ساختند که ایحدا این بندهٔ عاجز مستمند
با قافلهٔ نیازمندان که بمحض افضال بیهمال تو باین عطیهٔ مرضیه بی روی ریا مفتخر
و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را بدنیا ملقب بلقب حاجی
نسازد و در عرصات قیامت اینها را جز تو کسی نتواند دلبست و چند سال برین
ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردیده
امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب از ناقه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر می
رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام هم میگویند
و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بهمه شب تاریک در انتقام مجمع
گشته نماز مغربین ادا ساخته و بستر تا خود ها آرمیدند و چون صبح صادق دمید و
همها از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد خدای ذو الجلال
و نعت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
بسط تام و غیره مناسک بیاموختند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه
منا گشتند و خواص و اهل علم بعد سماعت خطبه بهرای آنطرف گردیدند و منا نیز جا سبیل
شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

97

حاصل کلام روز چهار دهم از شهر ذی الحجه الحرام از ین همه امورات فراغ حاصل کرده بمکه معظمه رسیده بخانهای خود ها آرمیدیم و یازدهم شهر مذکور بسعادت عمره برای حضرت ایشان مستعد گشتیم و تمام شهر ذی حجه و محرم و نصف شهر صفر اقامت در بلد الامین باشتغال طواف و صلوة و ادا ساختم و اتفاق افتاد بعده آن امام همام رفیع زیارت سید علی صاحبها الصلوة و التحیات جازم و راسخ گشت دارا بکمال رکن کلیه بعد

بود که سیدی از دیار هندوستان [illegible] شنیده بود چون بدیار روم رسید [illegible] سوار گشته راه پیمای [illegible] بار کرده با جمیع یاران [illegible] احوال و اقوال [illegible] احمد پادشاه عالم [illegible] بلد الامین بطواف [illegible] یکصد و بیست [illegible]

[illegible] با قافلهٔ هفت صد [illegible] مدینه [illegible] رسیده [illegible] خبر دریافت ایشان [illegible] لازم گرفته شکر این تحفه مال فراوان دارد از [illegible]

لا اله الا الله زاغ کلی یافته بگلگشت چمنستان پرکن دوم که محمد رسول الله است

عازم گردیده بترانهٔ این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه در نعت سرور کائنات

ای ساربان محمل بکش بر اشتران بادپا — وانگه بیا ویران درا با هر حدی لب برگشا

آهنگ عشرت سازکن درهای شادی بازکن — جانم بعیش انباز کن رحمی بکن لطفی نما

بی بغض و کینه میروم سوی مدینه میروم — بهر سکینه میروم سوی مزار مصطفی

آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مرسلان — بر روی فدا روح روان محبوب و مطلوب خدا

از والضحی تاجش بسر انگشت او شق شد قمر — اسری است او را کی سفر عرش مجیدش متکا

آن رحمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین — یک خادمش روح الامین دیگر بلال پارسا

تا نقشبند کاف و نون بسته است نقش از حد فزون — چون او نه بسته تاکنون بر صفحهٔ هر دو سرا

ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم — وی مفخر اهل حرم ای معدن صدق و صفا

چون در جهاد آویختی بس خون کافر ریختی — بتها بخاک آمیختی خوش دادهٔ داد غزا

کسری و قیصر با حشم رفتند در قعر عدم — گبران و ترسا یک قلم خفتند بر خاک فنا

علمی ز حق آموختی زان شمع دین افروختی — کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اهل هوا

دین تو شد حصن الحصین دار الامان مؤمنین — نکبت برآ کافرین ای شافع یوم الجزا

تسلیم حق بر جان تو بر جملهٔ یاران تو — بر آل ذو الاحسان تو ای مقتدای اصفیا

بر احمدت کو از جهان برداشت شرک از هر کران — زو هست شد عیان شیخ الشیوخ اتقیا

زو بیخ بدعت کنده شد پس بر جحیم افکنده شد — عالم از و آگنده شد از پیروی مصطفا

[illegible]

وادی شهرت دارد کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار ستر معلی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر رویم در محاق بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی خوردنی
عنایت فرما و مرا محروم از الطاف کریمانه خود منما آنگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خوانده
ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم آنگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق
و دانا بر حق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده طرفه تر آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود بحیرت افتادم و یکی از آن هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا	میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس	بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین	رفته چندین قرنهای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم	مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد از آن مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
چون بمقام جحفه فرود کش گردیدیم نقمه روز بخیریت تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافله

100

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای احمال اثقال مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل
قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد واز گفتگو بسب و دشنام نوبت رسید بر اینهم
اکتفا ننموده بکشتی و شتابازی انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
هیچ اثری پدید ار نگشت تا که جمیع حمالان بغتتاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینهٔ اینحالت پرملالت دران وادی خونخوار
که یاد از وادی قیامت میداد در عجب حیص و بیص گرفتار گردیدند وطفلان و زنان
بمشاهده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینهٔ اینحالت پرملالت چند
فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند
و میر قافله حمالانرا بصدای هیبت که از استماع آن زهره شیر می ترقید پیش خود طلبیدند
بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده وگفت که هر چه فرمائی برانم حضرت فرمودند که اصحاب
خود را از سنگباری ممتنع ساز میر حمال حسب الامر کاربند شده همه کس را آواز داده نزد
خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سر حمال و آنحضرت همه را نزد
خود طلبداشته باآنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک را بکنار گرفتند واز
آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
سخن آشتی و مطائبه باهم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی درمیان نبود مثنوی

101

تنها رو را حال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تنها رود * خوار شود گونه به تنها
رود * اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و احزاب هستند از هر دو رئیس یکی از تنهادار
اودیه در نیم راه بر کوهی رفیع و منیع که موسوم بسعد است سکونت و قیام میداشت در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
مسئلت رخصت نمود آنحضرت یک جونی برنج و یک تهان پارچه و پنجروپال الطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده مرخص ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله میخلید به نسیم افضال الهی مندفع گشت بعد قطع دو سه منازل در
صفرای وادی رسیدند و بزیارت قدوه عاشقان محمدی و سر حلقه مدحت سرایان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس رابعة النهار
مشهور و معروف است فایز گشتند و نیز بمزار فایز الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبدالمطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
درینجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابوذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اصلی
نمیدارد و قبر ابوذر علیه الرضوان در زبده که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
خواص و عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

رهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر | از منور چشم صد طوفان اشک آید بدر
قبه کز نقش عرش معلی دائما | خوی خجلت ریزد و گوید فنعم المقر
قبه او بیضه تقدیر حق دان کاندران | مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر
روز محشر زان برون آید گشاید بالها | ز آفتاب حشر بر ما سایبان سازد زبر
توبه کردم صاف میگویم گذشتم زین رموز | هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
سید عالم محمد مصطفی خیر الوری | شمس چرخ اصطفا و گوهر بازار ابر
والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان | معنی واللیل گیسوی سیاهش را نگر
از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته | تاجی از انا فتحنا درفشان دارد بسر
دوستانش را تو یابی خرم و خندان بحشر | دشمنانرا سرنگون بینی روان سوی سقر
صل یا رب دائما ابدا علی هذا النبی | سال و ماه و روز و شب بی مر بهر شام و سحر
میرود اینک علی با کاروان احمدی | تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

چون سجیه مرضیه دور دوار و خمیر مایه چرخ ناهنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون جماعتی را بعیش و کامرانی مصروف بیند بسنگباری تفرقه مرجوم و از عیش و نشاط محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بدینمنوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از آنجا مدینه منوره بود فرود آمدند و تمام روز به بخیریت گذشت روز دیگر از آنجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شد و هر یک بسان گل خندان و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت سرحلقه قافلان یعنی جناب آقا صفت

۱۰۲

قفلی را مفتاحی باشد دران حالت پر ملالت امیر جمالان این قافله با رئیس آن گروه شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و مودت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دو چار شده یکدگر را بشناختند و بزودی پیشش رفته سلام کرده در رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشتند و گفتند که زنهار ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک و پوشاک از قسم مال و اسباب هم نیست دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود اینها را امن داده اینطرف فرستاده از انجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت و مرا ممنون منت و احسان خویش باید پنداشت مثنوی

پس بایکی قافله مغربی است — پر از گوهر و درهم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب — ولی مشرقش دان پر از زرناب
همه ناقه اش حامله از زر است — همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید — ازان دست بردار شد آن عنید
روان رفت تا که بکوه بلند — بلشکر یکی بانگ زد آن نژند
ازان بانگ آنجمله جمع آمدند — چو پروانها گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات — علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آنکه همنام اوست — رضاجوی ایزدی کام اوست

١٠٣

السلام ای شمع بزم کبریا
السلام ای دُرِ درج ابرا
السلام ای زینت فرش فلک
السلام ای ساکن خلد و نعیم
السلام ای شاه رب الجلیل
السلام ای قاصد عرش جلیل
السلام ای آفتاب مصطفا
السلام ای منبع صدق و صفا
السلام ای باعث بود و نبود
السلام ای دست تو دریای جود
السلام ای ماحی کفر و فساد
السلام ای سرور خیر العباد
السلام ای ناظم اقلیم دین
السلام ای وارث خلد برین
السلام ای سرو باغ سروری

طرفه آن تشنگی که سیرابم	تو ز لطف و کرم بفرمائی
ای علی شهر دوست نزدیک است	چون نگردی درو تماشائی

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رونمود بفضله تعالی از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی در انمقام برای قضای بعضی حوایج مکث واقع شد بالاخری قافله بیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضی ازان بخواب و بعضی در غسل و تبدیل جامه بسر شد و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش وا شد داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و لبعد ادای نماز اشراق روبروی مواجه اقدس استاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاهد مقصود یکبار گرفتیم و گفتیم **سلام فی نعت خیر الانام**

السلام ای نور رب العالمین	السلام اے مهبط روح الامین
السلام ای صدر بدر دو جهان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مرسلان	السلام اے قبله صاحبدلان
السلام ای روی تو شمس الضحی	السلام ای موی تو لیل الدجی
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات و نار
السلام اے مصطفے ای مجتبے	السلام ای مقتدای اهتدا
السلام اے سید عالی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

السلام ای نعمت پیغمبری
السلام ای پیشوای مؤمنین
السلام ای پیشوای دنیا و دین
السلام ای شاه شاهنشه خدا
السلام ای عالم علم خدا
السلام ای رهبر راه نجات
السلام ای شافع روز جزا
السلام ای فیض صورت ای جمال
السلام ای بهترین مرسلان
السلام ای ماه رخسار ای پناه
السلام ای نور روی شمس دین
السلام ای ختم پیغمبران
السلام ای نقشبند کارساز
السلام ای بادشاه دین و دنیا
السلام ای معدن اسرار غیب
السلام ای شاه اقلیم ازل

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

رنگها ست آن پری رخسار

رنگ رویش بریخت رنگ بهار

آن زهد و پارسائی ها

آفتابش بجنبه آئینه دار

ایاز خردمند والاگهر — چو در محفل شاه سفت این گهر

گهرهای احسنت از هر کنار — نمودند یکبار بر روی نثار

شهنشه ز شادی چو گل شگفت — هزار آفرین بر چنین گفت گفت

الا ای خردمند روشن ضمیر — ازین قصه حصه خویش گیر

ز شهنامه تا مخزن احمدی — به بین فرق بسیار گر بخردی

دران ذکر اهل ظلوم و جهول — درین ذکر از اهل بیت رسول

چو نقشی باغ نامت بود در جهان — صله زود بخش از پی باغبان

ازین داعی الخیر و خدمت گذار — یکی عرض بپذیر ای نامدار

به بخش آنچه بخشی دلم شاد کن — دهی بخش و زر بخشم آزاد کن

الهی بود تا الهی کتاب — تو نواب را خرم و کامیاب

بداری بفضل خودش جاودان — سپس کن بحال منش مهربان

علی مخزن احمدی بازکن — گهرپاشی خویش آغاز کن

چون پایه ممدوح ارجمند بغایت بلنداست و تشنگان صافی درونان دریا نوش راتسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان بدستیاری فواره خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از سه موجه مصرعش مے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین بر روی محرر رساله میکشاید و آن اینست

روی خوبش چو نایدم بنظر ... ریزم از دیده خون بلبل و نهار

آتش انداز خانمان وفا ... از ستمگاریش اجل بیکار

لب او چشمهٔ ز آب زلال ... لال مانم بوصفش از گفتار

دست بر دل از و نهاد خرد ... دل از و دست شسته از همه کار

وه چه قدش تمام آفت سرو ... وه چه رویش تمام رشک بهار

لطف او هست مایهٔ اقبال ... لازم قهر او بود ادبار

هر دو زلفش بسان مار سیاه ... هر کرا زد بمرد زار و نزار

می خرامد بناز و سید انم ... مگر او با امیر من شده یار

سرور سر کرده عقول نفوس ... سرفراز اجلهٔ امصار

کرمش کرده حک ز تخته خاک ... کلمات لیامت از ایثار

یاد حاتم بعهد او نه کنی ... یار من این سخن بخاطر دار

نام بخل از جهان شده ست نهان ... نشد تا میکند زر و دینار

پاسبانش بماه گفت مخسپ ... پی حفظش بدیده خواب سیار

روز زر بخشش بوند مدحت گر ... رستم و زال گیو نیزه گذار

وعده از بخشش و سخاوت او ... واهی و پیلا کنان رود فی النار

رنگ گل از رخش پریده مگر ... رفت خلقش بجانب گلزار

آستین هاست هر دو کان عطا ... آستانهاش مرکز اخیار

[illegible]

یاس و امید را سجار نزار
شغل او درس علم و تکرارش
شب و روزش بجاهلان ...
فضلا ... تفضل عمیم
مایهٔ عیش درهم و دینار
فلک جاه ...
فارغ از اتفاق و زر داده دار
لا نه گفتی سرے بوقت سوال
لب و دست تو هم دو گوهر بار
سایل از فیض تو ...
تحفه تا محفه برده زر بسیار
ای وزیر ... دانا
ای خداوند دولت بیدار
نام پاکت چو آمدم بزبان
نور باشق است نغمه زن تار

باسمای بزرگان عالی‌شان علیهم الرحمة والرضوان مشحون در کمال شرح نموده آید تا این مفاتح ارجمند قفل در آن مخزن عالی کشاده گردد و سر بار نقوش آماده شود و بالله التوفیق و منه الاستعانة

رایت عدل تو چو گردد نشر | رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتاب آسمان سخا | آن دو دست تو ابر دریا بار
کلک تو شمع دانش است ز کلک | کلکت آمد مطالع انوار
هم علم است مجمع دُر گوے | یا مگر هست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام | مفلسان راست مخزن ادرار
یاور بیکسان بهر تنگی | یاریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا | این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل در وے | یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا | آفرین باد گوئیم بسیار
کیسهاے مراد این غمناک | کن پر از سیم و گوهر شهوار
به که اکنون بصد هزار ادب | بر دعاهاے تو کنم تکرار
سر نهاده بخاک و کبر ز سر | رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا | این بود ساکن آن بود سیار
سرور سروران تو باشی و بس | سر تو سبز بخت تو بیدار
تا بود دشمنت بقید حیات | تن او خسته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است بترقیم شجرهاے ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

٨

نقوش علیه عالیه [illegible] توحید خدای ذوالجلال در زیر بس نعت رسول با کمال [illegible] سید احمد قبله من پیر من [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی ... رسوله محمد و علی آله و اصحابه اجمعین

9

اما بعد سید محمد علی به بیعت و توبه مشرف شد و در سلک طریقه عالیه چشتیه و قادریه و نقشبندیه و مجددیه و محمدیه بتوسط فقیر سید احمد منسلک گشت و این فقیر را در برکات ...

هادی وقتش محمد زاهد است	آنکه رب العالمین را شاهد است
مرشد پاکش عبید الله بدان	خواجه یعقوب است پیرش بیگمان
مرشد پاکش بدان بیچون و چند	آن بهاء الحق والدین نقشبند
رهبر او حضرت میر کلال	خواجه باباست پیرش بیمثال
مرشدش خواجه علی رامیتنی	خواجه محمود است پیرش همینی
خواجه عارف رهبرش دان ای پسر	خواجه عبد الخالق اورا راهبر
خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال	رهبر او بوعلی فرخنده فال
مرشد او بوالحسن خرقانی است	آنکه از حق باقی از خود فانی است
بوالحسن از بایزید ارشاد یافت	او ز جعفر صادق این اسناد یافت
جعفر صادق امام روزگار	کرد بیعت راز قاسم آشکار
مرشد قاسم بجز سلمان مدان	رهبر او حضرت صدیق خوان
صدر دین صدیق اکبر قطب دین	مستفید آمد ز ختم المرسلین
نسبت دیگر کنم بر تو بیان	آن امام جعفر صادق عیان
داشت این نسبت ز آبای کرام	بر سر شان صد درود و صد سلام
یا الهی از طفیل این کبار	در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون در شجره طیبه آن کدیور بستان الهی و نخلبند نخلستان فیض نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

حضرت غوث الثقلین سید ... و در قادریه از روح مقدس ... قطب الدین بختیار کاکی قطب الاقطاب خواجه ... مقدس حضرت خواجه ... در طریقه چشتیه از روح ... وجه اول اویسیه و آن ... این طریقه دو وجه است

عبد القادر جیلانی و در طریقۂ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
واین حصول مقام اویسیه اگرچه محض بفضل الٰهی متحقق شده لیکن آنرا
سببے از اسباب ظاهره نیز می باید وآن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت واجازت
بمشایخ طرق مذکوره وآن براین وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است وایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است وایشانرا بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است وایشان را در طریقۂ چشتیه بجد ابوام
خود شیخ رفیع الدین است وایشانرا بشیخ قطب عالم وایشانرا
بشیخ نجم الحق چاپین لده وایشان را بشیخ عبد العزیز وایشانرا
بقاضیخان یوسف ناصحی وایشان را بشیخ حسن طاهر وایشانرا
بسید راجو حامد شاه وایشان را بشیخ حسام الدین مانکپوری
وایشانرا بخواجه قطب عالم وایشانرا بشیخ اخی سراج وایشانرا
بسلطان اولیاء حضرت نظام الدین وایشانرا بامام الزاهدین

حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر وایشانرا بقطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی وایشانرا برسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی وایشانرا بخواجه عثمان هارونی وایشان را بحاجی شریف زندنی وایشانرا بخواجه مودود چشتی وایشان را بخواجه ابو یوسف چشتی وایشانرا بخواجه ابو محمد چشتی وایشانرا بخواجه ابو احمد چشتی وایشانرا بخواجه ابو اسحق چشتی وایشانرا بعلو دینوری

10

وایشانرا بابی هبیره بصری وایشان را بحذیفه مرعشی وایشانرا بسلطان التارکین ابراهیم ادهم بلخی وایشانرا بخواجه فضیل بن عیاض وایشانرا بعبد الواحد بن زید وایشانرا بخواجه حسن بصری وایشانرا بامیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه وایشانرا بجناب سید المرسلین محبوب رب العالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه

اجمعین وہمچنین شیخ عبدالرحیم قدس سرہ را انتساب بیعت واجازت در طریقہ
قادریہ بسید عبداللہ اکبرآبادیست وایشانرا بسید آدم بنوری وایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرہندی و ایشانرا
بجناب والد ماجد خود بشیخ عبدالاحد وایشانرا بشاہ کمال وایشانرا بشاہ
فضیل وایشانرا بسید گدارحمن وایشانرا بسید شمس الدین عارف وایشانرا
بسید گدارحمن ابن ابی الحسن وایشان بشیخ شمس الدین صحرائی وایشانرا
بسید عقیل وایشان رابسید بہاء الدین وایشانرا بسید عبدالوہاب وایشانرا
بسید شرف الدین قتال وایشانرا بسید عبدالرزاق وایشانرا بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی وایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی وایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی وایشانرا بشیخ ابی الفرح طرطوسی وایشانرا بشیخ ابوالفضل
عبدالواحد یمنی وایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی وایشانرا بسید الطائفہ جنید بغدادی
وایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی وایشانرا بشیخ معروف کرخی وایشان را
بامام علی رضا وایشانرا بامام موسی کاظم وایشانرا بامام جعفر صادق وایشانرا
بامام محمد باقر وایشان را بامام زین العابدین وایشانرا بسید الشہدا امام
حسین رضی اللہ عنہ وایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضے
کرم اللہ وجہہ وایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ
وسلم چون از خوان الوان نعمتہاے بیدریغ گوناگون بیش رہ روان راہ

11

سید المجاہدین ذبحۃ المتقین
تا سید المرسلین علیہ الصلوٰۃ
والتسلیم رسانیدہ این کہ
سلسلہ را زیبا و رنگین
سازم بعدہ باصل مطلب
بپردازم وباللہ التوفیق
ومنہ الاستعانۃ بدانکہ

ارشد رحمہ اللہ تعالی را
الکون باید دانست کہ
نسب حضرت سید الامام
الحسن شیخ ابن حسن
سبط اول رسول خدا
منتہی میشود بدین طریق
کہ حضرت سید احمد بن سید
محمد قائم بن سید محمد نور

بن سید محمد ہدی بن سید علیم اللہ نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد اللہ بن سید محمد ثانی بن سید عبد اللہ الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید عبد اللہ محض بن سید حسن مثنے بن سید حسن مجتبے بن علی مرتضے رضوان اللہ تعالے علیہم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاہدین در شہر صفر بعد گذشتن یکہزار و دو صد سال در سنہ اول قرن ثالث عشر از ہجرت خیر البشر صلے اللہ تعالے وآلہ وسلم در قصبہ رای بریلی سرکار مانکپور مضاف صوبہ الہ آباد واقع گردیدہ وچون سن شریف حضرت ایشان بچہار سال وچہار ماہ وچہار یوم رسید موافق معمول شرفار ہند والد بزرگوار ایشان بمعلم سپردہ بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال بتعلم وستاذ خود ہیچگاہی تن نمیدادند وہیچ رغبت نداشتند وہرچند کہ استاد ایشان در بارہ تعلیم جد وجہد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد ودر آوان طفلی اثر میراث امیت کہ از نبی الامی حضرت حق تعالی کہ در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند واستفسار حال شان می نمودند ومیگفتند که اگر هیزم
وآب وآتش انچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اهل محله وجوار
وهمسایگان که ایشان وآبائے ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت سئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند ومیگفتند که این چه امر معکوس است که خدمتگذاری ما میخواهند
حالانکه من وآبائے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف دفترے در فضایل خدمتگذاری ضعفاء ومسکینان
ومحتاجان برایشان چنان میخواندند که هریک را گریه دست میداد اکثر بوده
است که درخانه متعلقان وهمسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند وچون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
هرکه را که احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان وفرحان بسوے صحرا رونق افروز گردیده درردائے مبارک خود
پشتاره هیزم بسته وبرسر نهاده اوراعنایت میفرمودند برادران حضرت
ایشان از وقوع همچنین امورات نوعی تشنیع وملامت می نمودند که یگانه و
بیگانه را موے برتن میخاست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنها ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که درهمون ایام با هفت کس از برادر وعشایر که یکے
از آنها آن حضرت هم بودند باراده لکهنو از راے بریلی سفر اختیار کردند

١٢٢

۱۴

بودند بناچاری بر فرمودهٔ حضرت در گلیم مبارک همه احمال و اثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال و کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند ای یاران و برادران هر چه که احسان امروز بر من کردید بقیة العمر
از ادای شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
مقصود که لکهنؤ بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران بتلاش روزگار
[illegible] لابدیات انسانیست مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزی برای مصارف اقامت نداشتند تلاش
معاش روزمره بهر متنفس ضرور افتاد در تجسس این دو مشکل که عبارت از
تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات مثل کریما و ماقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضی از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه و کیسه دوخته بمعرض ابتیاع می آوردند و حضرت
ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که همتائی او دیده نشد یک بخش برای حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

مصلحت دیدن آنست که یاران همه کار | ۱ | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ
بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر
در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با شبکوران
را چون دید که هیچ نفع نمی بخشد تا آنکه شبی آیات یاس و نا امیدی از
نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص همون جواهر پند ارجمند آویزه گوش ساخته پوست کنده فرمودند
که فردا یا پس فردا ما راهی دهلی خواهیم شد میخواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند این
تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بار گران خواهند شد
بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکهنو که دران بودیم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
نشان نداد و چون آن سفر در بیشهٔ مهدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

در روز در همین غم و الم مبتلا بودیم که روز چهارم شخصی از طرف مهدی گنج آمد و اسم دریافت گرفت که شخصی باین هیئت و منظر و شکل و شمایل که آن نشان بجز صورت مبارک ایشان

16

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری باجرت بگرفتم او لرزان و لغزش
کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد و حالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ایجوان این حمال ضعیف
را چرا بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده به عرض رسانید که دیشب فاقه کردم و امروز
بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت روے بمن آورده بصد تضرع و زاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری ادا کن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس موعوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بمستجیر فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درختے که نمایانست بنشین و راحت گزین و نفس راست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے به نشستم بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را رخصت
اجازت فرما و مرا ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهرهٔ تو هویداست و آثار عقل و کیاست
از گفتار و کردارت پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی لق و
دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من و تو دیگرے نیست از منزل

که عبارت از ذکر قلبی است تعلیم فرمودند در توجه اول همین اشغال روز دوم بقیه لطائف ثمره حاصل نمودند در جلسه سوم ذکر سلطان که عبارت از اجرای ذکر ... است حاصل شد ثم تا قدم

در جنب متعالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده‌اند
فرمودند از رای بریلی متعلقه لکهنو ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات ان
مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
برخود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالی جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم **مولوی عبدالقادر** است
دست ایشان بدست نا برده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عندالله
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستعد و مستفیض گشتند و
در سنه بست و دوم بعد مرور یکهزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف سته

در این مقام بطور جمله معترضه می نگارم یاد دارم در چنانکه بشرف بیعت جناب سید المجاهدین مشرف شدم در قصبه نصیرآباد در مسجد قصبیانه مولف این رساله را تلقین ذکر سلطان ...

[illegible]

متوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوے
از اجزاے عالم کبیر که متصور تو شود بتامل و تفکر و تعمق تمام بطریق توجه اکتفا کن
و بغایت تفکر نهایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی از بدنم بلکه از هر بن مویم
الله الله و از هر در و دیوار و حجره مدور و بوریائیکه برو نشسته بودم جاری
بود و طرفه حالتے دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان
و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف
نهاده عرض کردم که خدارا ازین نفقه که بغایت عالی این صورت را دست
داده برون آرید والا بلاشک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب
برمن طاری و ساری خواهد گشت از لحظه کم دست شریف بر پشت این
کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هر گاهیکه این معامله
خواهی همچیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی ابواب این دولت بر روے تو خواهند
کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و
اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
طریقه یاد داشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله که بتفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة
والرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

19

است و این شغل چیست امام المحدثین این بیت مشهور حافظ شیراز علیه الرحمة بزبان آوردند بیت
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

وتوجه ازان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام وجسارت هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت واجماع امت که اصل اصول دین است بکمال تبیین وتشریح وتفریق بینهما تنبیه وارشاد فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ وثابت است برآید بتعمیل آن سعی وکوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین را در آغوش شریف خود تا دیر داشته وتقبیل رخساره وپیشانی شریف نموده بشارت دادند که برواے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال بانعام وافضال خویش برتو ارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا وانبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار مشتے نمونه از خروارے اینکه اول بدانکه ولایت مطلق ساذج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان خویش را از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند واثر برگزیدگی آنست که محبت الله تعالی در جذر قلب آنکس نوعی راسخ وثابت گردد که اولاً از دنیا ومافیها اعراض نماید وحب اولاد وجاه ومال از دل او اصلاً ومطلقاً محو ومعدوم گشته از نفس وقلب وجوارح واعضا جویاے قربت الهی ومتبع مرضیات او سبحانه نوعی منهمک ومشغول ومشغوف شود که عوام الناس او را مجنون ودیوانه پندارند ازینجاست که شخصے از تبع

القرآن باشد و باصطلاح صوفیہ صافیہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین این اعمال را
قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در جذب قلب او محبت الٰہی چنان
جاے گیرد و منزل گزیند کہ اثر اشارہ کہ مفاد آیت کریمہ لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و سجیات مرضیات ابرار کہ در شان انبیاء
علیہم السلام کہ مفاد آیت شریفہ وانہم عندنا لمن المصطفین
الاخیار کہ شرح آن در دیگر آیت کریمہ ولکن البر من امن باللہ
والیوم الاخر والملائکۃ والکتاب والنبیین واتی المال علی حبہ
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوۃ واتی الزکوۃ والموفون بعہدہم
اذا عاہدو والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک ہم المتقون بکمال
تفسیر و تفصیل بیان فرمودہ اند در صورت و معنی آن شخصے جلوہ شہود یابد
و شموس دہد و درین خصائل حمیدہ و سجایاے پسندیدہ بالکلیہ از
ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و ہموارہ
در سدد ہدایت خلق و نصایح مجرمین و فاسقین و اجراے و اقامت
فرایض اللہ و احیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوۃ اللہ علیہم
اجمعین و مجاہدہ با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنہگار و اکثر در مجالس

[illegible]

ولایت رسالت و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم

21

تمام و تقید ما لا کلام ارشاد فرمودند کہ محل سکونت خود در فتنہ اقامت گزینند و این اشغال را کہ تعلیم کردہ ام بعد صلوۃ خمسہ سرگرم و مشتغل باشند خصوصاً بعد نماز فجر و عصر در تسبیح و تہلیل و ورزش نفی و اثبات و توجہ قلب و ترویج بوالہوس و مناجات والحاح و ضراعت بجناب قاضی الحاجات [illegible] تصور و تفصیل [illegible]

باین اعمال در آیت کریمه وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل
الغروب بهمین اعمال رفته و باید که همگی وتمامی خود را بحضرت حق بسپاری
وچشم امید بر فضل خدا داری ومفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو پیر سالک عشقت بمی حواله کند		بنوش ومنتظر رحمت خدا میباش

ودر بیت دیگر فرموده بیت

نگویمت که همه سال می پرستی کن		سه ماه میخور ونه ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح وتفصیل آن کلام بتطویل می انجامد
گذاشته شد پس بموجب فرمودهٔ امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال
مذکورة الصدر موظف ومشغول بودند درین مابین بست ویکم ماه مبارک
رمضان رسید آن روز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستفید
شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب وترجویای
لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند
که ای فرزند دلبند نهجیکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالی
مستقبله مداومت دار واز بیداری شب چه میگشاید واز جستجو چه آید پاسبانان
اکثر شب بیدار باشند وازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است
همواره محروم وبی نصیب می مانند واگر پرتو فضل خداوندیست اگر خفته
باشی چون بخت بیدار کنند وشاهد مقصود بکنار نهند سید المجاهدین خاموش

باجامه غسل فرمودند وهیچگونه پروای تکلیف برد نمیداشتند ودر اثنای غسل
چشم بربرد وصاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالے علیه وآله وسلم وصاحب الغار رضی الله
تعالے عنه حاضر شدند یکے از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اے فرزند امشب
شب قدر است دریاد آلهی مشغول باش واز مسئلت ومناجات بدرگاه
قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف ومعذور مدار بعده آن هر دو حضرات
قدسی صفات برخاستند ورفتند درین مقام سید المجاهدین جا رها ارشاد
میکردند که دران شب برین از افضال آلهی که نامتناهی بود واردات عجیب
وواقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را نهجیکه هست معاینه
میکردم درینحالت بغتتاً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است واگشت و
می نگریستم که اشجار واحجار تمام عالم سر بسجود نهاده وزبان به تحمید وتهلیل
وتسبیح کشاده عجب گونه به بحر حیرت فرو رفتم که بشرح وبیانش زبان مقال
قاصر ولال جمیع اشیار را بمشاهده راے العین تا ایم میدیدم وبنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهادم وزبان بشکر آلهی ودعائیکه مناسب وقت
بود کشادم درین حالت فناے کلی دست داد ورخت وجودم بصحراے عدم
افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجماعت پیوستم وبعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم وسلام

۲۳

ز فضل ایزد متعال
شیخ راه شدی
بخواب دولت بیدار یافتی
بکنار
یگینه بودی و مقبول
بارگاه شدی

دکسوت عبارت فیض اشارت آن ازہر دو خلیفہ راشدین جناب موصوف
است درخاتمہ کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رسالہ بجلوہ ظہور
می درآرد کہ اول وافضل آن معاملات این است کہ حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ درمنام دیدند کہ آنجناب سہ
خرما بدست مبارک حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکہ یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفتہ در دہن ایشان می نہادند بعدازان کہ بیدار شدند ازان
رویاے حقہ اثر ظاہر و باہر یافتند وہمین واقعہ ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعدازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ
وجناب سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضیٰ ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آباء اطفال خود را وجناب
فاطمۃ الزہرا لباسی فاخرہ بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر گردید وعنایت
ازلی کہ درازل الازال مکنون بود بر منصۂ ظہور وعنایت رحمانی وتربیت
یزدانی بلا واسطہ احدی متکفل حال ایشان شد ومعاملات متواترہ ووقایع
متکاثرہ پی درپی بوقوع آمد تا اینکہ روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفتہ وچیزیرا از امور قدسیہ کہ بس رفیع

تفکر معاد و تفکر معاش / شب و روز بودیم بازی تلاش

بکشتی و نخچیر بازی و لاغ / گهی سیر شهر و گهی سیر باغ

رسیدن بهر محفل عیش و غم / همی داشتم دائما مغتنم

شنیدیم روزی که قوم هنود / نمودند بر ساحل شط ورود

زن و مرد و اطفال آن قوم شوم / نمودند امروز طرفه هجوم

بشویند تن بت پرستی کنند / تماشائیان جوش و مستی کنند

پری پیکران همچو ماه تمام / خرامنده هر سو دران ازدهام

خرامان دو صد سرو دریا کنار / نه بینی جز امروز در روزگار

چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست / بران بت پرستان تماشا پرست

من و با دو سه کس بهزادگان / رسیدیم در پیش آن جانجان

بدو گفتم ای یار بیرون خرام / بیا باهم اندران ازدهام

که امروز دریا تماشاگه است / تماشاگهی هر گدا و شه است

تماشا که امروز دریا بود / که هر قطره اش دُرِّ یکتا بود

زعکس درو بین جهان دگر / چنانش بود آسمان دگر

خروشان کف آورد دیوانه وار / چو عشاق یکسو روان بیقرار

زگرداب طوقست بر گردنش / سلسل ز موج است یک سر تنش

بیا زود برخیز دریا ببین / وزان جمع یکدم تماشا ببین

همین معنیِ عصمتِ ایزدیست / همین حال دفع بلا و بدیست
بدین گونه آیات بسیار بار / شود بر سر انبیا آشکار
پیِ اولیا هم شود گاه گاه / که محفوظ مانند از غول راه
کنون نقش مطلب بلوح بیان / نگارم تو بنگار بر دل ز جان
تو این نقش را دام تسخیر دان / چه تسخیر نوعی ز اکسیر دان
نخستین از آن عصمت انبیا / که تائید حق باشدش رهنما
بتفصیل این را بیان میکنم / بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم / سقی الله کاسات فوز العظیم
ز فرطِ حیا آن نبوت مآب / نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چهرهٔ و دست پایش کسی / ندید از تنش باز دیگر بسی
گروه یهودان خانه خراب / که بودند دشمن بعالی جناب
ز بهتان یکی آتش افروختند / کز و خانهٔ دین خود سوختند
بگفتند موسی ست معلول برص / شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونه معیوب پیغمبر است / حذر کردن از وی بسی بهتر است
شنیدیم هرگز نه در عمر خویش / که پیغامبر خورد زنگونه ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرئه الله مما قالوا وکان عند الله وجیهاً

همین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر | بخور نعمت ایجان زخوانی دگر
بیا بگذر از دجله رود نیل | دهم آیت از کوثر و سلسبیل
پی بیت اقصا و سوی شام | که خورشید آمد ز بیت الحرام
چه میجوئی انجیل و تورات را | ز قرآن بخوان یک دو آیات را
بیا از زمین سوی چرخ برین | بکن ذکری از رحمت العالمین
محمد شهنشاه اقلیم جود | که شد باعث جود و بود و نبود
شفیع همه آخر و اولین | حبیب اله خاتم المرسلین
بلا شبه گیرد بروز قیام | خطیب همه انبیاء کرام
ز انا فتحنا ست تاجش بسر | لعمرک کمربند زیب کمر
بود والضحی لمعه روی او | تو واللیل دان رمزی از موی او
به بیت الصمد شمعی افروختند | بت و تبگر از وی بسی سوختند
ز تعداد بیرون درود و سلام | برو باد بر آل و صحبش مدام
حکایت کند راوی حق پرست | ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک — همین خواست چون سایه افتد بخاک
توان گفت زافتادن او را چه غم — که واخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش — ز تو‌ش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر — رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید — همان لحظه نزد دو همبر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا — بهوش آمد آن هوش رفته ز جا
شد آن سرو نوخیز برخاسته — که زو باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما — که زو باغ جان یافت برگ و نوا
گهرریز یاقوت او شد دگر — دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب — دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری — دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب — شد آباد ازو این جهان خراب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش — چو عباس برجوش دل ستر پوش

حکایت

کنون ذکر از اولیا برکبار — بیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد — که بس متقی بود نیکونهاد
شبانی نمودی باغنام قوم — ز انعام شان یافت انعام قوم

بدین سان همین دید خلقی تمام
شنیدم که شخصی زیاران او
زحجاب و ز دوستداران او

طلب کن تو همواره قوت حلال | که از حرمت و شبه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان | برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب گشایم بذکر روات | که از ضعف یا بد حدیثم نجات
نخستین بود راویم آن کسی | که در راه دین کرد کوشش بسی
بنوعیکه از بهر پروردگار | روان ساخت در پای سید نثار
رئیس شهیدان اسمعیل است | که از مدحتش خامه پا در گل است
بیابان کرد آن قدوة الواصلین | ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوی مسلمانی

بیا ای سخن سنج روشن ضمیر | گل افشانیم بین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست | بنظمم از آن عمر مانند کیست
قلم گشت فوارهٔ سلسبیل | ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوی بهشت | نه بل زد و فرد آبروی بهشت
دماغم مگر قبلهٔ طور شد | نفس سر بسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا | ز دست قضا بنگر این نقشها
برو باد نفرین ز عرش برین | که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار | علی مدحتش هر چه داری بیار
فلک رتبه نواب عالیجناب | امیر الممالک وزارت مآب

چه گویم ازان فیض وانعام عام / کزو برد لکهه روپیه یک غلام
من از دیگر این حال نشنیده ام / بچشم خود این ماجرا دیده ام
چه معن وچه سیف وچه عبد الرحیم / نگردند زین گونه اورارسیم
چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان / که این هچو کوه ست دیگر خسان
چو دیدی بحالک کرم رادیش / بدیگر فنون بین تو استادیش
ببانک وبته دست بردیش بین / اگر مردمی خیز مردیش بین
ز بندوق بازی ادای عجب / فرنگی است انگشت حیرت بلب
درین باب گر رومی آرد کلام / مبدل کند صبح عمرش بشام
برین توده چرخ گر یک دو تیر / زند خیزد از تیر او صد نفیر
بزد کمانش بود بیگمان / کباده کهن گوزه پشت آسمان
تو هر تیر او تیر تقدیر دان / مخجل زان سپرهای تدبیر دان
اگر نیزه بازی کند آن دلیر / صف مرهته گردد از عمر سیر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف / برآرد دل کوه از راه ناف
جداگانه در هر فنی یک فنی است / ولیکن مبرا ز ما و منی است
چو از گفتنم مدحتش هست بیش / مخجل گشتم از حسن گفتار خویش
مرا و را بود ابلغ الوصف نام / وزیر محمد علیه السلام
علی خیز بردار دست دعا / بدرگاه آن واهب کبریا

٣١

ظفر پیکر نواب عالیجناب معلی القاب قامع الکفرة والفجرة مشید ارکان الدین وجامع العلماء والمجاهدین محب الفقراء والغرباء نافع الخلق واوز الاحسان امیر الدوله محمد امیر خان بهادر سقی الله ثراه

زجمل الجمة مشتولا در نواح صوبه دار الخیر اجمیر وصوبه مالوه تا در ریاست از بره جماعت یک لکه سوار و پیاده باستیعاب زنو ابر صاعقه بار از صو ز لهاسی کفار آن دیار

بالان بیشمار بطریقه جزیه وخراج وعشر بهرگونه که می یافتند میگرفتند وخدمت علماء وفضلاء
ومشایخ عظام وسادات کرام نهجیکه باید ونوعیکه شاید مینمودند وشاهد مقصود هر وضیع و
شریف ویگانه وبیگانه در کنارش بی نهادند از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور ومحکوم
شده بعبادت تمام وبعزت مالاکلام بآنکه طرق وسبل آن لشکر جرار وبسبب هجوم جنود کفار
از هر گوشه وکنار مسدود ومنقطع بود سید المجاهدین متوکلاً ومعتصماً بحفظه بفراغ بال فرداً وحیداً
شادان وفرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یاخانه دوستان میرود از بلده شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل ومنازل که هر مرحله هفتخوان رستم واسفندیار بود وطی فرموده
بوجه فیض آمد خود لشکر را معمور ومشرف را ساختند محرر این رساله ومؤلف اینمقاله بخدمت
ناظران ومطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس معیت نمیداشتم
وعلاوه آنکه دران ایام حال مبارک فال از چشم خلایق متواری ومحجوب بود وبموجب این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بسر وقت شان خلق کی ره برند * که چون آب حیوان بظلمت
درند * اطلاع وآگاهی نمیدارد مگر یک واقعه که از زبان فیض ترجمان سماعت دارم معرض
بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل کروه از یکجاه تا شبانگاه در ایام برشگال
که هر نهری بحری وهر گوئی چاهی مینمود وزیرش بر مدار بفحوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان را تیره و
تار ساخته وغرش رعد صاعقه بار در هر گوشه وکنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت وبسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه کروه که متعاقب میرسید

قوت لایموت بنات النعش وار منتشر شدند بعد یک لحظه مردی یا زنی که بر سر طبقی پر از حلوای گرم بود آمده بالینم نشسته بیدار ساخته گفت که بگیر این نذر خداست برخاستم و گرفتم و بآن همرو کسان گفتم که ساعتی بنشینید و توقف گزینید که رفقایم درین لشکر بکاری رفته اند اینک میرسند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهم بپاسخ گفتند که خواهان طبق نیستیم اینهم نذر خداست حالا میروم بعد ساعتی چون رفقایم رسیدند آیت یاس و مایوس خوانده گفتم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب طبق حلوا موجود یاران به تناول دست کشادند و زبان بشکر روزی رسان جلدی ساخته به بحر تحیر فتادند دیگر و اقعه از زبان فیض ترجمان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم سکیم میفرمودند روزی از روزها که متصل خیمه سر قوم پندارها که ترکان هندوستان اند و روزی ایشان منحصر بغارت گریست خیمه شده هم بر پا گشت و در خیمه پندارها پیری منحنی که این پیر زال کهن سال پشت خمیده فلک در آغوش حضانتش پرورش یافته و در عهد طفولیت بارها گوش شیخ سعدی تافته سکونت میداشت وقت چاشت ترکان مذکوره ماحضری طیار ساخته که نان خورش آن از بقول بند آورده بمجرد تناول لقمه اول فریاد بر داشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین آورده اید آیا نشان آن یاد دارید و نبیرگان که دران سفره حاضر بودند بپاسخ لب کشادند و گفتند آری که از ینجا بفاصله دوازده کروه موضع بقول معلوم ما یابست پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام کمر بسته و بر اسپ ها نشسته و دو سه بیل و کلند هم

کمر همت بربندد و خود را زود برسانند پس سید المجاهدین از لشکر کوچ فرموده بلد الخلافه شاهجهان آباد رسیده بشرف مصافحه و معانقه حضرت امام المحدثین مشرف و مستعد گشتند و درینجا واجب و متحتم افتاد که از رویای صادقه حضرت امام المحدثین که قبل از ورود سید المجاهدین بلد الخلافه است ناظران این رساله را که مقدمه ظهور و بروز تباشیر صبح ولایت و طلوع نیر اعظم خورشید امامت است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوال است که تاریخیکه سید المجاهدین از لشکر بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند که گویا حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم در مسجد جامع بلده مسطور تشریف میدارند و خلایق از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بجهت زیارت دوان و خیزان متوجه شده اند و اول از همه کسان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریف فایز و مستعد گشتند سید ابرار علیه الصلوة والسلام آنوقت عصا در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند که ای عبد العزیز این عصا را بستان و بر در مسجد بنشین خلایق برای زیارت می آیند حال هر کس پیش تو عرض دارد هر کرا اجازت بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عصا گرفته بر در مسجد نشستند و خلایق موفور و متکاثر که از هر طرف هجوم آورده استیذان می طلبند و امام المحدثین بخدمت سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم رفته حال هر کس معروض میدارند و بموجب حکم شریف گروهی را میگذارند و گروهی را باز میدارند صبح گاهان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاه که از جلیل خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور بمرزا مظهر مرحوم اند رفته این رؤیا بیان نموده تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بپاسخ گفتند که طرفه ماجرا و عجب حالست که صاحب یوسف

نوید سرا امید گشته راه دیوان عام گرفتم و چون بر در دروازهٔ آن مقام رسیدم دیدم که بوابان هیچکس را
نمیگذارند شنشند رشده متحیر استادم و برای حصول این مامول حیلهٔ ملول و محزون بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیاء
تشریف آوردند و خواستند که درون لعل پرده داخل شوند که بغتةً فریاد برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیلهٔ خود دران درگاه عالیجاه فائز و واصل سازد
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم هیچکس از بوابان
و دربانان مرا مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب لعل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران قباب فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی دو موی بسیار
باجمال بکمال ابهت و اجلال بر تخت دیوان خاص نشسته و احدی در آنمکان عالیشان بنظر نمی
آید من خاکسار خایف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریف و
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدنم نبود تا بآداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
درین بودم که چشم واشده بیدار گشتم اینست سبب بیعت سلسلهٔ عالیهٔ چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر که سراسر قشر بودند و از مغز معنی جاهل مطلق و عاری محض بیخبر
یکباره زبان باستهزا و تمسخر برکشادند و داد جاهلی که سراسر بنیاد بود دسیادند برین هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم و ازدحام نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته معروض داشتند که
تلمیذ ارشد شما جناب مولانا عبد الحی صاحب بمعیت برادر زاده حضور مرید سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی نمیدارند مرید گشته بخدمت کفش

از خواب حضرت صادق بیدار شد حضرت امام المحدثین در جواب ... معاندین زبان به پاسخ کشادند و گفتند که صاحبان انصاف ... که در کتب کلامیه اهل سنت و جماعت رؤیت الهی را در رؤیا قلبی بکمال تفصیل و تبیین بیان فرموده اند و

ربانی لفظ من وراء حجاب را دلیل بر عدم رویت حق سبحانه تعالی گمان کرده اند همین این صحیح
نیست چراکه رویت او سبحانه خصوصاً رویت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون حجاب
اشباح وهیاکل اصلاً ومطلقاً ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح وهیاکل حاجت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید اشباح
وهیاکل ایشانرا عین ذات ایشان نباید دانست بنا بران متکلمین اهل السنه هیاکل واشباح را
بذات او که عبارت از ماهیت اوست بوی مضاف سازند ومنسوب کنند چون میت زید و بدن
زیدی که بعد انتقال روح میگویند که این لاشه زید است ازینجا صریحاً معلوم شد که زید دیگر
است ولاشه او شیء دیگر چون این تقریر دلپذیر کرامت موجی از ان بحیز تحریر وتقریر درآمد
فرع صماخ معترضین گردید بعضی از ایشان که بانصاف بهره داشتند وسعادت ازلی
نصیب ایشان بود بتوبه واستغفار لب کشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین رفته خود را
مزین ومجلا ساختند وبعضی از ایشان که بخمیر مایه جهل وضلالت مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهاده
در زاویه خمول واختفا متواری ومحجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة حسب حال ایشان است
بیت گر نه بیند بروز شپره چشم ÷ چشمه آفتاب را چه گناه ÷ بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علماء دهلی
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات وقریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه سر بفلک کشید
و از طرف خلایق بسیار ومردم بیشمار که اکثر علماء وفضلا بودند مثل مولانا وجیه الدین وحکیم
مغیث الدین وحافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود ومولوی محمد یوسف نبیره حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا وعشایر خویش از موضع پهلت رسیده

یا کہ حسن المجتبی با حسن و خلق | شمع بزم آرای ابرار آمده
نسل را سوی شهادت رہنمون | چون حسین این نور ابصار آمده
ہمچو زین العابدین آن شاه دین | عابد انرا امیر و سردار آمده
ہمچو باقر بحر ذخار علوم | بهر تلمیذان نمودار آمده
سید احمد جعفر است آن جعفر است | هر که زین جعفر بانکار آمده
کاظم الغیظ است موسی زمان | هالک فرعون اشرار آمده
هم تقی و هم نقی ہست آن امام | وارث ابرار و اخیار آمده
جمع لشکرها نمود او عسکری است | بهر جند الله چه سردار آمده
مهدی وقتش اگر خوانم رواست | کفر و بدعت زو نگونسار آمده
عروة الوثقی است رو دستش بگیر | زانکه دستش دست جبار آمده
پنج شاخه مشعل است آن دست او | رهبرم اندر شب تار آمده
کور مادرزاد را از وی چه سود | چشم او زین نور بیکار آمده
احمدم والله عبد القادر است | کان معین دین مختار آمده
بختیار او ست قطب الدین او ست | کان فرید دهر و اعصار آمده
او ست سلطان المشایخ لا کلام | چون نظام الدین دین دار آمده
صابر و شاکر نصیر دین حق | ابن عرفان ہین شکربار آمده
سنت از وی خوش رواجی یافته | بدعت از وی خوار و فی النار آمده

بعید از اخلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی نخواهد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت همه را بوساطت مولانا محمد اسمعیل علیه الرحمة والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستاده استشاره و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاه و پیراهنی سفید که ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساخته رخصت
فرمودند اول بقصبه پهلت که اکثر عشائر و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل الله
قدس سرهما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقات
و ذریات و نسا و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
قدیمه یکباره دست برداشته روش سنت سنیه اختیار نموده همه با جمع شده عهد و
پیمان شدید با ایمان غلیظ بدین مضمون نمودند که هر که از برادران ما در بیعت امام المجاهدین
دست ندهد و از رسمیات قدیمه که سراسر بدعات شنیعه مخالف سنت سنیه است تائب بیزار
نشود و قاطبة ترک ننماید اگر چه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در
موت و حیات فرض و متحتم باید دانست چون این معامله فیما بینهم وقوع یافت کالهم منقاد
و مطیع گشته دست به بیعت شریف در دادند و هر کس حسب مقدور خود بمهمانداری آن
مهمان عزیز قصوری و فطوری نکردند و هفته نگذشته بود که اکثر اشخاص متصله آن
قصبه مع عرایض و مکاتیب بطلب سید المجاهدین رسیده باعث تکلیف قدوم رنجه تشریف
باماکن و مساکن خود ها شده ازین قصبه نهضت کنانیدند همین و تیره در مظفر آباد
و لهاری و سهارنپور و کنکهیتر تا رامپور و بانس بریلی و شاهجهانپور و شاه آباد

ایشان را سنین کثیره منقضی شده بود درونق افزای قصبهای بریلی که مسکن مالوف و متوطن
آبا رو اجداد دست شد تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خورش
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه درانوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط غلای بشدت بود و پنج آثار غله خسیس و نفیس بیک روپیه می ارزید بنا علیه برجه
میر سید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغه حضور پرنور بودند همه را یکجنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ والیان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده تغارها پر باید ساخت و چادری
بران باید انداخت بر سر تغار آمده بکیفت کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه وبارك فیه که در اکثر احادیث صحیحه مرویست
قرارت فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و جیانا بهمه میرسید و باقی نمی ماند و هر غدا و عشا و صبح و مسا مضمون
مصرع خواجه نظامی گنجوی خلایق برای العین مشاهده میکردند مصرع ع فراخی بدو دعوت تنگ راه
در حین نزول اجلال آن مایه فضل و کمال در بریلی اگرچه آن انبوه نبود همین هفتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده از نساء و ذراری و عیال

۴۰

وقت سید المجاهدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آواز
حضرت شنیدم گفتم یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند کاینجا تجلی بیرنگی شما را
هم تماشا کردنیست حضرت دستم گرفته بجنب تشریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی برایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
بر اطفال خورد سال و تمامی نساء در حال مع بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش زبان
مقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود تحمل اصطبار و توکل اند این محن و غموم و آلام و
هموم را گوارا میفرمایند چون رقبه مایان که ازین زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال را
طاقت نمیدارد خدا را بحق قرابتی که میان ما و شماست تیر دعا از کمان همت والا بر کشا که
دو سه روز این ابر برطرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب خلائق
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خورد رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و انکساری
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سائل شدند کمتر از ساعت نجومی نگذشته
بود که نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس ماهتاب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدادوست مصفا و منور گردید و برونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پادر فلک دواز نثار ساخت

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده اتو دند در را بدستم دادند فرمودند که ای بی صبر
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگها چه کشاید ما یا نکه طالب طعام هستیم هر چند که این
نقود سبب وصول رزق است مارا رزق می باید حضرت بیکس دوسه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دوسه کس را با وی همراه کرده باتباع کهچره ی امر فرمودند قصهٔ کوتاه همون
وقت کهچره ی از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر و کبیر تقسیم فرمودند بامداد ان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
طعام هم هیداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لا یموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای پست همت بمعاینهٔ این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود سب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
منزل گزینیم زیاده از آبادانی دران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کارد باستخوان رسید حضرت در اول بامداد پارچهٔ
کرپاس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حوالهٔ مولوی محمد یوسف علیه
الرحمة نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر قدر یکه بهم رسد دروی باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمة از اهل الناس میگفتند که از مدت دوسه سال مرةً بعد

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنابر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الهی و مهبط غضب نامتناهی او نگردد قول سعدی یاد ندارید که پدر را عسل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلام مجتمع شده عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد عادات
ارباب ضلال و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکالست پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید همها قبول کردند تا آن مقتدای عصر بعد ادای نماز عصر بر مرقد مقدسه جد
امجد خویش با چند معتمدان تشریف برده مخاطب بسائلان شده ارشاد کردند که ما بجناب باری برای
انجاح مرام شما مناجات میکنیم شما آمین کنید بالآخر همین کردند دو سه ماه منقضی نشده بود که اکثر ایشان
بسکار ناظم لکهنؤ در سلک نوکران اکثریه بلواحب است که شرح عام آنجا و بعضے زاید از ان جاگیر گردیده بمراد خویش
فائز گشتند

ذکر رویای صادقه سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

دران ایام شبے سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا پشتاره هیزم است و اکثر مردمان عزم
و ارادهٔ حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در انجا زوجه سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیائید من و شما شریک شده
این پشتاره را بر داریم و بخانه آریم و تمتع ازان برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن
ازین امر اباء و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

سر بگریبان تفکر و تامل فرو رو…
مضمون این بیت نبی نامه را
بعرض رسانیدند بیت
که فرمودی از لطف تو تعبیر خواب
هم از لطف خود ساز تعبیر خواب
حضرت فرمودند …

وحیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی وطعام دنیوی ممد حیات دنیوی و مهلک
ومفنی حیات اخروی است واتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اوامر الٰهی که منصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار ما که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجباء اهل و غافل و از
سخط الٰهی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبةً ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته یکقلم رو براه نمی آرند و منافع و مضار آنرا با آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن ترک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی اخره انشاء الله تعالیٰ بحوله وقوته اجرای این امر اول برخود واهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب وعروس زیبا نگار این مقصد از احتجاب
قوت مسند آرائی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را مامور
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلف نمیشوم تا در وعید اتامرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام بانجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته باحضار مخدرات خود و مستورات عشائر و قبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ ارجمند و

کون ومکان
عالیشان باغ خانقاه
ظهور کرامات آن
با سید المجاهدین و
ذکر محاصره شیعیان

داد هاتف از سماوات ندا
رفت زین عالم بسوی دار بقا
یا الهی باغ رضوان جای او
صدر جنت تا ابد منزل او باد

آن وزیر اعظم دریاے جود — دایما غمخواریش خوش می نمود
رشک ابر بهمن آمد چون کفش — داد جاگیرش مزید از مصرفش
هم بنقد وجنس شادش داشتے — همچو سیده مرشدش پنداشتے
نذر در عیدین میدادش مدام — روز وشب میداشتی شادش مدام
ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا — آن شهیده نیز از حکم قضا
یک شب دیگر وز بیماری کشید — بعد ازان جام شهادت را چشید
گفت پیغمبر که هرکو در وبا — مُرد می یابد شهادت از خدا
گفتم این اجمال تفصیلش شنو — استقامتهاے بی قبلش شنو
طاقتش چون طاق شد در مرض موت — شد هویدا یک بیک آثار فوت
گاه بیهوش وگہے باهوش بود — لیک ذکر قلبیش در جوش بود
دمبدم تفتیش اوقات صلوات — می نمود آن مقتداے محصنات
گر کسے گفتی که هان وقت نماز — آمد اینک زود تر تحریمه ساز
او تیمم ساختے از تکیه گاه — آمدی اندر نماز آن دین پناه
استقامت را همی نازم که بود — تا دم آخر سرش وقف سجود
کلمه گویان وقت نصف لیل بود — کان عفیفه از جهان رحلت نمود
چون بخیر وخوبیش شد خاتمه — شد بجنت همنشین فاطمه
قصه کوته بعد صد رنج وملال — خواستم از طبع خود تاریخ سال

بلدهت شهر بلال محرم تا بابان
شد ودور تقصیر بقصبه آباد کر مسکن
قدیمه آبا واجداد حضرت
سید المجاهدین از عهد سلطان
ابراهیم شرقی است وآن قصبه
الی الآن مشتمل بر چهار محلات

سه محله ازان روافض است
و یک ازان گروه سنیان است
و چند ازان [illegible] مولوی ولد [illegible]
[illegible] از عهد [illegible]
آبا واجداد [illegible] بیشتر از عهد سلطان
[illegible] مذهب سنیان
[illegible] از عهد [illegible]
دانشمند وار [illegible] عهد [illegible]
[illegible]

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بر معافی صد و پنجاه و سی و چهل بیگهه اراضی مذهب قدیمه صحیحه
خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود کشادند و غلو و
تعصب دران گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته
برادری را قاطبةً انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض
آگین را اگر نمونه مکه معظمه گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث
سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلک جعلنا لکل
نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا مجتهد ایشان دل الداعی
که تخم رفض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بمسند وراثت ابوجهل لعین
و عتبه و شیبه نشسته هم ازانجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف
اطراف اقالیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نمود و دیده و شنیده که
از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصاً علما و فضلا و سادات بحبل احرام انقیاد والا احترام
بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضے رفاقت اختیار نموده و بعضے مراجعت
وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار ازین انوار محروم و
بی نصیب گشته انگشت وار بر منقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و
اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تقید مالاکلام ارقام نمود که درین محرم
هرگونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالیقین

47

افعال و اقوال ما منظور است
در خانه خود با ساکن باشید
دالا برای بکردن در رفتار شهر
و باغات قصبه منتشر شوید ما را
حکم ناطق مجتهد و والی ما درین
سال بدین منوال نافذ گشته
البته با مثال آن خواهیم کوشید

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران لهوفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار
متعرضین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود ان شاء الله الودود
با مخلصان و تابعان خویش از اینجا استهاض نموده برای شراکت شمایان خواهم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بحسن الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله
درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین
قلعه آن مکان و افغانان جهان آباد که اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشا در قصبه رای بریلی ادا فرموده آن عالی تبار با رفقای
جان نثار که اکثر پیاده و بعضے سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم وغیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
اعوان و انصار مشغول و مشعوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت
کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند مستورات
مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمه ببانک بلند تبره گویان و از
ضرایح کاذبه که فی الحقیقت اصنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
پرده نشینان سنیان (مراد از تعزیه ها) بر مصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

٨٩

مسجعین ومکبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول بمسجد جامع تشریف آورده هر یک
بدوگانه تحیة المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز درهمون مسجد که گویا برزخ بین سنی وشیعه
است همان طور مسلح ومکمل نشسته اولا تمام همراهیان را فراهم نموده بتاکید ومبالغه ارشاد کردند
که برادران برشما واجب ولازم است که دست تطاول برهیچکس دراز نکرده پا از دایرهٔ
اعتدال بیرون ننهید واگر مخالفین برشما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما بمجادله
ومقاتلت درنرسید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن ومعتبر پیش رئیسان مخالفین پیغام
فرستادند که یک یک رئیس از هر محله اگر بملاقات ما که مهمانیم آیند بعید از بهادری و سروری
نخواهد شد واگر مضایقه فرمایند ما اجازت دهند که بخدمت شمایان مسرت وشادمانی حاصل
کنیم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش رسل الیهم رفت مانند کفار فجار که منکر رسولانند
بشنیدن پیغام برآشفتند وبپاسخ چنین لب گشادند که از ان خارجی بگویید که ما را در
عین تعزیه داری ائمهٔ اطهار حارج ومانع شدند اینک چند تعزیه وعلم گرفته وحسین و
حسن گویان راهی دار السلطنت میگردیم وبوساطت مجتهد لوای این فریاد والغیاث
تا سلطان وقت رسانیده سزای این کردار ناهموار که یزید نابکار هم نکرده در آغوش شماد
اعوان والانصار شما نوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا بدامان قیامت خواهد رسید وعبرت آن بر
دیگر خوارج خواهد ماند بعد تمام این هزیانات وترهات واویلا وواحسینا بلند کرده دستارها
از سر انداخته وچادر ها را کفنی نموده دو سه علم وتعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکهنو گرفتند
باقیماندگان را بتاکید گفتند که خبردار وآگاه باشید که هیچکس از نواحی وتوابع ورعایا تعزیه داری

از حسب گفته خود عمل نموده بو
لکهنو از انجا چهارم جلد بیست یک
دوم جلد طی نموده بودند تفصیل این
قضیه از تحریر اخبار نویسان جاسوسان
لکهنو بگوش هوش از خود رفته شاه
غازی الدین حیدر که بعهد جنون
با سنعاسیم بود رسید بعد استماع اخبار
بر جواسیس احوال المعتمد الدوله که نایب
مستقل تمام وقف آن ولایت و
نظم ونسق آن مملکت بدست او
مفوض نموده بود دران ایام
علاوه سلطان که بجای آن ذو جاه
مذکور بود وناظم ومنتظم آن
میر فضل علیخان بودند دران
ایام مبارک وماه صیام باقتضای

قضاو قدر را بین زوج و زوجه نیز آن عداوت بحدی هیجان و شدت داشت که تفصیل این
اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون پرچه اینخبر را نائب مذکور ملاحظه نمود زانش در
روغن افتاد ابواب مراد و آرزوی خویش کشاد چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره منشیان را نزد
خود طلبیده مامور ساخت که شما هر کس از سواران خویش بسرکردگی آخون زاده که متعینه نصیر آباد
نموده برای امداد سید احمد صاحب سیف بسیم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما میدهم زود از دو لبسان با دصبا روانه باید نمود و بگوش
سرگروه انجماعت که آخون زاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طرف هم پنهانی پیغام باید داد
که یکقلم روافض را که اعدای شما اند و بعد مدت کثیر بر ایشان دست یافتند در کشتن
و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً و مطلقاً
از طرف من و نیب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخون زاده باید گرفت من بهرگونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد قلبی
نوابصاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد بر پا شود البته
این خبر بانگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیرش
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید المجاهدین

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله رونمود که سید المجاهدین
قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگو نشستند که شمایان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانهای خود رفتند بعد از ثلث پسر مولوی عبد الباسط جایسی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که ادای حرف قاف از زبانم باحسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در وی قاف است تکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که عجز و وسط و صدر
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای وی میگفتند
هیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخوندزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا دریافته در اول مجلس شریف بیعت حاصل

نشئه که بلند گردیده و جوش و خروش آن تا بافلاک دوار رسید اگر از سوزش دل و حرقت آن ما و صاحب در بیان مانیم و این رباست برقرار مانده از ادای شکر نعم آلهی بقیة العمر بزبان مانم و از عهده آن هیچگاه بر

۵۲

باسید عالیجناب و بهرگونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً و ازان قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقید امر نموده بهمارا زود و شتاب بخصت نصیرآباد ساخته حاصل کلام چون
ستغیثان بجعت قهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذبه بود و وقت رجعت باافراط
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود ها رسیدند بجر د رسیدن آخونزاده بهمارا از
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توبیخ پیش خود طلب داشته با ایمان
موکده از انها گفت که حکم حضور پر نور در بارهٔ تان که مصدر فتنه و فتور اند چنان
صدور یافته که ایشانرا حواله سنیان باید ساخت و شما گوسپندانرا بچنگال غیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس و خسیس آنهارا پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان واویلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بر پای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر مایان حیران و مضطر تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود ها بخدمت تو رسیدیم خدارا دست مایان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیاء
کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام سجیه مرضیه عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرایم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو
ارحم الراحمین لب کشاده هریک را بمعانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
درانست که بر مکان دار الندوة خود ها فریاد و ار مجتمع گشته باز نماز زین امر شنیع و فعال
قبیح که از شما سرزده بشهود و مواهیر خود مزین و مسجل گرانده و مهر قاضی و مفتی بر وثبت

عزم بالجزم لکهنؤ نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان یکصد و هفتاد
نفر بودند بلکهنؤ رسیده بر تکیه حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی
که از بنا بر شاه سطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند دران
ایام مبارک ازدحام خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف
بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید بامیداستماع وعظ و تذکیر خلایق
کثیر از برنا و پیر از وقت دمیدن طباشیر صبح منیر تا زوال آفتاب دران مکان وسیع
نوعی اجتماع نمودند که یاد از روز محشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد بر بام خانها نهادند
و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که یکتا از قلم در بیان میدان
هجوم عموم تاب یکقدم بر داشتن نمیداد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علمای فرنگی محل
که در بسیط زمین کس را عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد کور بودند
باراده الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفای ذوی الکرام بهر گونه بکشاکش تمام
رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
سبحانك الآیة نوعی لب بمعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
می پرسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
باهم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر اضعف مضاعف ما یانست بلکه حق حقیق

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبد الحی صاحب تمام آنحدیث
را که للایمان بضعة و سبعون شعبا اصلها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و آخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که عالم
و جاهل آن محفل انگشت حیرت بر دهان نهاده صدای تحسین و آفرین از هر گوشه و کنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام پنجهزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سه
مقام بلکهنو کرده درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفه و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاه
بفیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص کرامت
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشحون گردیده که مزید بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکردند عزم شریف به بنار خانه دیگر از
خشت خام موافق بسنت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
گردیده دو سه بیل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از انها بر دوش مبارک خود گرفته
بر لب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمعاینه اینحال
اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه چیست حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنار
مسجد نبوی آنحضرت صلوٰة الله و سلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها و غیره امورات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم بدین عمل شراکت می نمودند بیائید و شریک

با آن دید با خود را از عمل
معاف و معطل نخواهم داشت
فاصل کلام در مدت پانزده
روز آنحضرت مع رفقا زیر
پنجاه هزار خشت بقالب آورده
جدا ساختند و جمیع رفقا با حضرت
از وقت اشراق تا اول ظهر کمال
جد و اجتهاد بکار برده در مدت
دو ماه خانه دیگر ساخته چلیت
خود را دران در آوردند و
خانه آبای خود را بر آورده
و صادر ریاکردند در اثنای
بنای آن خیر المادی در عرض
کلان بر کاوشش آن دار کرامت
مدار که مقدار دو سه برتاب تیر

سال است داشت از آبا و اجداد
بیچا و دری گشته آن در قبضه
بیجا بعنف واغراق منعقد اقوام
الحمد چون نجباران بعد
از انا دین مع اولاد اخشنتر
اولا بود دین او بهر
ابن وقت الاله [illegible]
[illegible]

۵۶

عنایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را بدرجکب نهاده می پنداشتند
که عندالاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن درجکب را بگشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکباره بمراة متعدده مبلغ
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود با دیگر
عشائر و تبار حاضر داشتند که این نقد متبرک که بمیان آمد اهل مجلس باهم گفتگوی میکردند که در
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که بیکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چندبار واقعه عجیبه و معامله غریبه معاینه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجکیه آنرا در درج
نهاده ام میگشایم موافق احتیاج خود ازان می یابم حضرت باستماع اینمعنی بغایت متحیر
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال نخیبا
که شما را پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زاد بلکه هر کسی
را که این نقد میدهم عندالاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او روا می برآرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه میفرمودند که از شنیدن این تفسیر و تشریح ازان روز بطوریکه معامله با دیگر

شدند چون موضع ورود این قافله دیهه ویران بود بهزار تلاش و تگ و دو از خانه
کشاورزان بمقدار دو من کهچڑی بهم رسید چون دیگ و لورکند هیچ میسر نگشت مگر ده دوازده
سبو چها از خانه کانسکری بمعرض ابتیاع در آمد بناچاری کهچڑی مذکور دران طبخ گردید
اکنون صحنکها کجاست و قابها کو شفرچاهی که بر روی یخ بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الآباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلدهٔ بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنا برهمین درخواست
عزم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنواختند و در مسجد لبسهر رحل اقامت انداختند مدت یکماه درانجا مقیم ماندند و قریب ده
پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سرا و چه جهرا تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود در امنور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کشیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زود تر ازین شهر رخصت
شوید که در بت و دیهان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تام و قصور ما لا کلام
رو داده آنحضرت بملایمیت بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار و حلقه کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود سودی

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال باکفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بے نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شاخهای اسلام است باصل موازنت
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازیم و انگاه بجهاد و قتال
پردازیم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی مبرور
عبدالحی را که برای آوردن قبایل مامور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فایز گردید
آنها باغ و عقار وغیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد
بخدمت آن هر دو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود ها محتوی بانبای
سعادت این خیر مآل بحضور اقدس و اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوره جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبه دلمئو بطلب آن امام همام
بضراعت و الحاح تمام فرستادند درینوقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود و فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود بشتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کانپور
دارم و داعیے سنت بعطای سعادت اکسیر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلاتوقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی ما معاف و معذور ندای

مندرو فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و مقدار دو هفته هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها وغیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جهد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متولی
این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب مایان و از خدمت
مایان و ضیافت خود ایشان را تا مقدور از هیچکس دریغ نباید نمود در ایام اقامت آنجناب
نواحی اهل کوڑه و جهان آباد مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نموده بقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود بنواختند چون قصبه مهاوان از انجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چندا اهالی آنجا
بخدمت رسیده و بسلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال سماجت
و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیدند
و در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکی از واردات عجیب معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها مؤلف
این رساله است همهها بمراقبه مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آن چشمه
فیوضات تا چاشت و تلاوت کلام مجید باهستگی می نمود می بیند که مشغولی آنجناب نسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که بیگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روزینه
تا آخر رسیده بود و بنده مامور باشغولی که از ابتدای سفر بود از جا بجنبیده متحیر و واله

بین المعاملتین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب کفر و منکر این بلا شبهه
مبتدعه است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کبهوه تشریف آوردند و برای
آن قصبه فروکش گردیدند یکشب انجا اقامت بود دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
سرای که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرید گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود قریب مغرب سر برداشته باصحاب بشارت دادند و بآب زلال شکر ایزد متعال
زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هرکه بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم و ای
اکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد در اثنای توقف از انجا
کوچیده رسیدیم آنچه درین ضمن نهایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از مهب
عنایت و الطاف نسیم امید داری بر نهال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر دعا بهدف
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوان

٦٠

خدا نزد ابی ابن کعب تشریف آوردند و بعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرمود که با ابی ابن کعب دور قرآن کن ابی ازان حضرت پرسید که آنحضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خوف
شادی مرگ بود. مصرع از گریبان کار ما دشوار نیست + آمدم بر اصل سوانح نگارش
حالات فیض سمات آن معدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند تو اکثر
اهل دهلی و نواحی آن با قبایل و عشایر بمقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمؤ و نصیر آباد و جائس وغیره مجمع گردیده
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرداً و وحیداً و اکثری
با قبایل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق راه هم طریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای ملا عزم معیت داری عرض کردم
که البته میدارم فرداً و وحیداً فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

و هر مسلمان قابل و طالب دینی
اوست فائز و واصل خواهی
گشت بسبب واهمه که مستولی [illegible]
بود هیچ جواب ندادم و از مجلس
شریف برخاسته بدیگر کارهای مشغول
گشتم و دو سه روز ازین گفتگو
نگذشته بود که شبی در خواب می
[illegible] که گویا در میدان وسیع جا دارم
و از مشرق تا مغرب و از شمال تا
جنوب بطرفی که نظر منتهی شود و قبا[illegible]
[illegible] بعد بعد نهاده بشنود و اصحاب
از عمارات و جبال و اشجار و
و [illegible] و اطلال محض معدوم
تا بدر همت در زمین نواحی
مضمون آیت کریمه فینذر ها

قاعًا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا چون کف دست مرئی میشود بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار بعمق یک گز دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود هاتفی از غیب که شخص او مرئی نمیشود دو مرة بعد اولی و کرة بعد اخری ندا
میدهد ببین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مودی میسازد بمشاهده این معامله غریب و ملاحظه
این واقعه عجیب سراسیمه از خواب برخاستم و بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای اسلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهر گونه
خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار آن روز و اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر مثل شمایان اگر همچنین تازیانه ادب و موعظه
نکرده شود رجوع براه راست هدایت متعذر و مشکل گردد بعد در تهیه سفر کوشیدن حاصل الامر
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمعیت چهار صد کس که اکثر ازیشان
متاهل بودند از قصبه رای بریلی عبور دریای سئی نموده مقدار یکپاس برای تودیع ذخیره
بمعیت اهالی بریلی و غیره مومنان اطراف که باراده جمع شده بودند متوقف شدند آنوقت در کیسه
خزانه سامان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
برآمدند سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی و غیره محترقه

مطلقاً ممکن نیست ازین پیچ چه آید وازین کلید این در نگشاید این نقد را بمساکین یکی
که درین وقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی ازمشار الیهشان بسپارند که
باهم قسمت کرده بگیرند مولویصاحب بموجب امر شریف بجا آوردند انگاه کلاه مبارک از
سر برداشته با آغوش نهاده دست بدعا بگشادند و فرمودند کای کریم کارساز این قدر
مخلوقات را که جمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود فرما باحسن وجوه
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعد ازان با جمع
روانه گردیدند در اثنای راه دلمو که بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده رهروی
میکرد گفتگوی عجیب و مقالات غریب هر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از انها
دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرچ همراه دارم و آن خرچ جز دو سه
منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد
گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرچ یکروز دو روز چه جای
گفتگوی و بیانست بنده حیران است که دران شب مساکین و فقرا که دانگی بکف ایشان
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید رهروی متوکلی که
منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است بهمین خیال باطل چرا قدم خود را
بدین سفر مبارک میگذارند کریمی که مهمانان عالم را آنجا نه دوست و دشمن فرود می آیند
چها چها سفره انعام و اکرام میگشاید آه و ویلا شما بیصبران را که عزم خود بر آستانه فیض آشیانه

که یکناگاه دو سوار تیز رفتار از فلک دوار که قریب پنجاه کس پیاده باایشان همراه بودند
از دور هلال آسا نمودار شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین دران باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست دو سه کس اشاره بآنطرف کردند
اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر همان سبزهٔ
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
باداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که ایحضرت اول هر دو را بعقد بیعت مشرف فرمائید و بفحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق قضیه و مناقشه که فیمابین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبهٔ ایشان بربقهٔ بیعت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
درحق ایشان و دیگر کسان که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان سماحت
بحاجت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت سکت نمودند بعده بآن
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیمابین است بیان نمائید این آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروضداشت از روزی که آوازهٔ قدوم
میمنت لزوم جناب گوشزد این نیازمند گشت از همون روز به تهیهٔ ضیافت والا
مع تمام قافلهٔ شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه ماحضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک پیش هلا زمان والا نهاده فرق عزت بفرقدین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

٦٤

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده قریب شام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل بموافی
دهمد همه مذکور که از انجا بمکان معز الیه نیم کروه بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند مجانه که هر یک پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا
حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که بهمه کس رسیده باقیمانده برای ناشتا آماده نهادند
هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده
بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈکڈکی کشتیها رسیدند
شیخ محمد پناه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که برلب دریای بکمال غریو و شور کشتیها را طلب
میدارد ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی درآمدند
و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بکمال تمنا و آرزو
آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آنموضع بعزم بیعت بمکان نیازمندان از
دو سه روز مکین اند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سکنیم حضرت بربستن کشتیها حکم کردند
ذکور فرود آمدند و اناث پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهڑی روز که مانده بود تا
قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در آنموضع چبوتره هاے بدعت
که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همهارا فراهم نموده از
زبان فیض ترجمان نوعی غرر و درر نصایح آویزه گوش کهین و مهین ساختند که از گوشه و
کنار آن مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و همو نوقت توبه نصوحا نموده
بخانهای خود رفته بیلها و کلندها آورده استیصال و انهدام در ان شب تا ریکیه آن

که برخی پوش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو سه مشعلها
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینطرف اند یکے میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید طعامی
که نیاز خضر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید تماشای
کسی باشد که از یکموضع بموضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیدبانان بعرض رسانیدند که مشعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند محافها پر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود گرفته تا بکشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران ما برای اخبار قافله شریف بهمراهی حضرت موجود
بودامروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را
از ظروف و اوانی ایشان بر آورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت بخوبی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه منجمله تجار آن نیل بود بنازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

قبل از یکسال ازین سفر حج مع برادران خویش و بنات خود از زن وم و بعقد بیعت شریف معقود بودند و انتظاری ورود قافله شریف می بودند از موضع کهار مجمع سطور بالا قافله

حال خود نموده ازانجا کوچیده در بلده اله آباد بر بر دا گهاټ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
بر لب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزلها گزیدند کشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از اعجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
با مرشد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسیم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه فقط در طعام صرف میکرد و ساکنین
و فقرا اله آباد در روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا میداشتند و آن
اطعمه لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که دری و دو خیمه مندرج
بودند و دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان جا یک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اشرف گذرانید و درین ما بین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معلی پیوستند
تعدادشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ایشان جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر احد از اهل قافله و ده ده روپیه باقارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرچ راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
بوقت چاشت و یکبار بعد ادای ظهر و همچنین بعد ادای مغرب بحضور والا حاضر میشد و هر وقت

شدت برشکال نهی بود که بلده
اله آباد را از طرف دریای گنگ
از دو طرف آب دریا جمن

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقا محو و نسی شده بود بهمین تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هرکه چنین بگوید سزایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع بنا شد چراکه بمفارقت و فوت ادنی مسلمان زمین و آسمان میگیرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض الآیه نص صریح قطعی است چون جواب باصواب دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید از غایت خجالت چندروز آن راز را پنهان داشتند و باخر بموجب قول مشهور مصرع

یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن +

این راز مخفی برملا گردید و آن تیره درونان نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی یکروز چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ عبداللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت مشرف شده دو سه روز در انمقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر گذرانیدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنای اقامت آنمقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یکهفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها کشادند و بمجیار گدهه اقامت گزیدند دو سه روز دران مقام مانده بطی یکروزه قریب

69

زاد راه نکشیدند در اثنای اقامت آنمقام بفضل رازق منعام اطعمه گوناگون هر روز دو نوبت ...

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل بنارس
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رو داد حضرت برای خود یکی بجره
بجره کرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از دُرر غرر نصایح ارجمند آویزه گوش ساخته از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل بانسه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و ازانجا به بکسر تشریف آوردند شب باش
شده صبحدم کوچ نموده به داناپور رسیدند و چون عمله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد درین اقامت
از معظمهای مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست برداشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین مدت بسیر خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح واندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بر بهر و چند روز در شهر مونگیر رسیده یک روز اقامت گزیدند

سید عبد الله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع ایشان
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از انجا روانه گشته متصل بلده کلکته برای
طیاری طعام چاشت کشتیها بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی که گل سر سبد امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عماید دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام سر افتخار بفلک دوار رسانیده
معروضداشتند کای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم میمنت لزوم خود این ذره بیمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبه احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفتخر و مباهی دنیا و آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضه این کمینه بشرف قبول
مشرف گردد زهی طالع این سعادتمند و خهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چرا که عماید
وغیره ساکنین این بلده گروها گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک میرسند
حضرت فرمودند که نشنیدی **بیت** بود روشن بر دانش پرستان ٭ که باشد دست دست
پیش دستان ٭ چون پیش دستی کردی گوی مدعا بردی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو
دیگر جا تا مدت قیام این شهر مسکن و ماوی نخواهیم گزید درین اثنا رد و سه عماید کشتی سوار
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود ها از ان حضرت بکمال
ساجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد موکد
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری بینس بمکان منشی موصوف
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خویش که بکمال

۷۱

قطع نموده واد نیز چون بعضی
درین نامه بنوشتن احوال کلکته
رسید بر راقم لازم و واجب گردید که
شمه از احوال منشی امین الدین بطریق
اجمال آویزه گوش سامعین سازد
که منشی موصوف بنجیب شیخ بنگاله
هستند و از مدت ده دوازده سال

را یارای گفتگوی نبود و از مدعی و مدعا علیه هر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهرگونه بایشان میرسید بعد انقضای هر ماه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض بیجد و کد می یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه از ان مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزو و بیش از گران
بار میساختند لیکن با وجود این دولت و اقبال و این ابهت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نبود که مزیدی بران متصور نباشد
چون از کار عهدهٔ خود فراغت یافته بخانه میرسید باموارت خانگی که بشخصی سپرده بود
خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و سمجواگی بزنان پری پیکر مهوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود در روز اول
بهمه تنش می بود و شبانه بهمان بلای آفت اندای که بیخ شجرهٔ دین و ایمان میکند و عاقل
را نگونسار بد و زخ می افگند منهمک و مشغول بود و مدام باندمای خود میگفت که حیف حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را که مس محض است با وجود
این الکثیر فیض تاثیر که بجد و جهد آلان دستیاب باشود و محروم و ناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عماید و علما وغیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود بگشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجهه و مشافهه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و پرده ناموس
خود را پیش من ندرد آن ندیم فهیم این مژده را بحضور منشی رسانید بامدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و بربقه بیعت شریف که عروه
وثقای مراد دو جهانی است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود با آهنگ بلند دست آن ارزومند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دائره آن پا بیرون نه نهند
بموجب بیت مشهور بیت هر کس که ز اندازه نهد پای فراتر ❊ مستی است که پروای لب
بام ندارد ❊ مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و او از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
الوند است متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا متعالی بدرقه این راه و دستگیر این روسیاه
خواهد بود مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برد ❊ اگر
بر فریدون زند پیش برد ❊ بعد انجام این کلام سید عالیمقام هر دو دست حق پرست
را برداشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفا این وعدها بهزار ضراعت و
التجا و بانواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاهد این دعا را الجلیه

۷۳

نهاد و مضمون بیت جامی را
یاد دم شد خود قرار داده
بر یکی از ملازمان مامور ساخت
که فلان دختر چهارده ساله
نزاده با چند قرابه باده
موضع و مقام بعد شام مهیا
و موجود سازد

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظارهٔ
آیات الله بمعنای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار رستلاشی و تردد گردید
منشی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل که خالی
محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و در خانه بسته بر سریر عیش و
نشاط جا کرد و حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مؤلف رساله است **مثنوی**

بیک برج شد ماه با مشتری	یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا	یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین	به تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل دان دگر همچو خار	یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بُدا فروخته	زایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جانباز و معشوق دلنواز از طنازی گرم
گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً با
آنکه چند دروازه آن مکان بسان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب
وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دور نهاده بود
انگشت بدهان به نشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالاکلام بخوبی
نگاه کرده بشناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

واحوال نکاح از زن و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح با مرد خود معامله زنان و شوهری
داشت اگر دران محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از احدهما
حاضر نبودی اورا بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را تلقین فرموده رخصت میدادند
و اگر احضارش ممکن نبودی بتقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی
و میثاق عهود شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در مدت
شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود اخرام در بلده
عظیم آباد کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالعین مستفیدین بیعت
گشته بمسکن و ماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ
بلند میگفت که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که رسومات
برادری با وی جاری خواهم داشت و هر نابینای که ازین کحل هدایت محروم خود را
خواهد نمود او را هنود و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع
خواهم نمود جز شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجیب
گونه هجوم در دائره آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود که خامه بریده زبان از نوشتن
تفصیل این اخبار اگرچه اندکے از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرونست
و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان
شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات راقم الحروف

[illegible]

نیست چراکه این درویش بعد یک دو ماه راهی دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند
که آثار این کس تا دامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقه مسلمانان
باهم عهود و مواثیق بایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که دامن لب خود را باین
نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بر دادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم داشته
اند چنانچه اهل محله عهد نامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانیده پیش خود میدارند
حاکم بعد اصغای این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف
البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که
از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال
بمعرض شمار رسیده بودند دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
میرسیدند عدد مهمانان و رفقای بالفین و گاهی متجاوز از ان میگشت هیچگاه احتیاج
طبخ طعام در خاندان زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
هر چه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود شیخ عبد اللطیف
تاجر که در آن مدت بر نیابت حضرت بود اکثر حکم برای عطیه سائلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

٧٧

سلمه یکی از عمائد هنود که در مال و دولت هم قلم ودن بود و مهاجنان و ساهوکاران که در بلاد و اطراف آن شهر ساکن و مقیم بودند داد و ستد از دوکانش میداشتند و او در سرگرده ...

ابیات

[illegible]

ملایک مسبح دران بی شمار ‌ ‌ ‌ نوازن بباغ بهاران هزار
به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا ‌ ‌ ‌ همه غرق در بحر صدق و صفا
یکی گفت ای زائر اندر بیا ‌ ‌ ‌ به بین سو بسو صنعت کبریا
بجلکش درون رفتم آشفته وار ‌ ‌ ‌ همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل بجواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه از ان بخراج هفت اقلیم می ارزید نشسته است و جمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیه حیرانی و پریشانی سرگردانست و قلم بریده زبان بار تمام شمه از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و برخود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز ‌ ‌ ‌ چو تابنده خورشید در نیمروز
غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار ‌ ‌ ‌ عیان از رخش قدرت کردگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن ‌ ‌ ‌ به تب لرزه دایم سهیل یمن
دو زلفش بگرد رخش حلقه زن ‌ ‌ ‌ عیان سنبلستان بگرد سمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه ‌ ‌ ‌ ملایک ورا ساخته سجده گاه
ستادم چو پیشش ولی با ادب ‌ ‌ ‌ نهاده دو صد مهر حیرت بلب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش ‌ ‌ ‌ سلامی نمودم بآن کشت کیش
بخندید و دادم جواب سلام ‌ ‌ ‌ شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته به تنم باز آمد و طائر هوش و خرد پریده برج دماغم یکبار خرمی و سرور جا گرفت چون دیدهٔ ناظر بتماشای آنمکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار میوهٔ گوناگون چون یار بیار درهم آمیخته متصل آبجوهای سرشار معاینه شد ابیات

باغی که ز یورشش بهار است
هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان
هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان
چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن
با هم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان
سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیگر و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب کشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دار القرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمرهٔ کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در امان دار و اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلامیان

اجرای فیض لطف و فیض جلال
اجرای هادی من ضلال
اجرای سید احمد رجب
اجرای فیض ... رجب
اجرای رشد و دنیا و دین
اجرای فیض رب العالمین

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو بسواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصه چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محفل خیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گزرانیده بے اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده شیر را تا دیر در آغوش رحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادتمند قصه خواب سراسر صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان بعرض تشریح و تبیان در آورد و بعد ازان تکلم بکلمه شهادت گردیده در جرگه اسلامیان و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین و ختان را طلب داشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمره مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بعد دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن — چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود ناری طرفه نورانی شده — صدر آرای مسلمانی شده
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت — بود بیگانه ز اهل راز گشت

در گنگا ساگر جریان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز برآمده در بحر ذخار در معبری که مشهور بگیلا کاچهی است داخل گردید ندو واقعه عجیبه حادثه غریبه رو داده **حکایت منظومه**

درینجا یکی قصه آمد بیاد — کزو کبر و نخوت رود سر بباد

حکایت عجیب است هان هوشدار — بگفتار من سر بسر گوشدار

که میگفت آن سید پاک کیش — دو سه بار بشنیدم از گوش خویش

که من چون ز مسکن به بستم کمر — پی حج و عمره ز بهر سفر

سوی مشرق ملک هندوستان — بکشتی بر انهار گشتم روان

چو یکسر ز انهار کردم گذار — مرا گشت چون بحر اعظم دوچار

بآن صورت معنوی شد پدید — بهیبت که هوش از سر من پرید

بجاه و جلال و برعب کمال — که از وصف او ناطقه ماند لال

بمن گفت با من جسارت مساز — که تو صعوه هستی و من شهباز

منم آنکه فرعونیان را هلاک — نمودیم بی بیم و بیخوف و باک

هزاران سفاین بهر سال و ماه — ندانی که چون می نمایم تباه

ندانی محیطم بگرد زمین — منم دائره نقطه وارش ببین

چرا سیر گردیدی از جان خویش — ز زخمم چه دانی تو درمان خویش

ز جان خود امروز سیر آمدی — که پیشم بدینسان دلیر آمدی

بجانت اگر نیستت بیم و باک — چرا همرهان را نمائی هلاک

بیا مرزم از لطف ای نیک خو	زمین آن جسارت که کردم بتو
که کردیم ختم سخن والسلام	علی بعد ازین نه ز با نزا انجام

بعد گذشتن دو سه ساعت نجومی لنگر برداشته و پردها گذاشته مرکب را سر دادند آنحضرت جمیع اهل مراکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع مراکب بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت طاری و ساری بود که گویا هرکس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوٹ که منجمله جزایر ملیبار است لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده در کلی کوٹ فروکش گشتند احوال ملیبار چگویم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان درین صفحه قرطاس می نگارم چون آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط در انمقام طاری و ساریست و از برودت و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنود آنمقام چه زن و چه مرد همه عریان میباشند حتی که دختران ناکتخدا تاری از جامه خود ندارند و برهنه محض میگردند و پدر و برادر و مادر خود در دوکانهای و محفلهای خویش می نشینند و در سیر محلات و بازار گشته

٨٢

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بخانه زن خود میرود و
چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی براکبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته
شوی خود را نزد قاضی حاضر میارد قاضی ازوی می پرسد که تو بعد یکدو روز
جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرچ ایام عدت اینک
بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرچ دو نیم سال بوی
بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال
نخواهی آمد بهر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بندر مهبط جهازهای
چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرچ صد و دو صد
روپیه زن صاحب جمال بعقد آورده تا مدتی که جهاز ایشان برکنارهای آن
دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه
میشود زری که برای لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث
در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی
میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند همین جهت
است که ایشانرا ماپلا میگویند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و صفایست
مسجدی که در حوض نباشد و فروش مکلف و فانوسهای زجاجی
و قندیلهای شفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و
اگر احیاناً دران مسجد مسافری فرو کش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

بار می آرد و تا چهار پنج سال میماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است یکدرخت شگوفه دارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه هایش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را برخوردار میدارد برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یادآور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل تمام
متصل آن بلده است فراخی هیزم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا نها
میباشند در انجاست بعد دو سه روز یکدو سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات هیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار بسیار
و فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقاً بفهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روا نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد بعد ازان بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریا شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی ازینجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل نوذ
که ارتفاع آن از جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم انسان

۸۴

گردید چون متصل آن انگاره شتاب رسید بعنایت الهی از سر ستول برخاست و بجانب انگله
روانه گشت و جهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطهٔ این جزیره یمناً و شمالاً و شرقاً و غرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود ساکنین آنمکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا در آنجا
عمده بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسه آنمکان را زنده میدارند و زلو بزرگ بسان
خرطوم فیل بسیار بنظر می آمد لیکن در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذا می
دهد و سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در انجا میروید آنرا بریده و نرم
ساخته ریسمان طیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز اینجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوایج انسانی سپرد ستند مرکبم را یکشب اتفاق بیت
بکناره آن جزیره افتاد و صبحدم از انجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود مقدار یکپاس دراینجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری از اینجا میخیزد بنظر درآمده و بحر هند
از اینجا با آخر انجامید و از جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد دروا وزده در بندر عدن رسیدیم و از کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعهٔ عجیب در اینجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست ـ **حکایت عدن**

کشتی سید بعدن چون رسید	متصل ساحل او آرسید

گفت پی ما دو سه اشتر بیار — تا همه گردیم بر آنها سوار

گفت که جای شتران زین محل — هست بسی دور وراء الجبل

گر بردم قوت پایم کجاست — هر قدم این دم بدم اژدهاست

چونکه شنیدند رفیقان چنین — هر همه گشتند نهایت حزین

مضطرب و گریه کنان زار زار — جمله بگفتند از آن غمگسار

دست برون آر که وقت دعاست — غیر دعای تو پناهم کجاست

گفت پناه من و تان داورست — آنکه بهر حال مرا یاورست

او همه می بیند و داند مرا — هر چه ضروریست رساند مرا

لیک بخوانند درین اضطرار — سبع مثانی همه کس هفت بار

کس عدد خود نه بپایان رساند — کامده یک مژده ده و دُر فشاند

گفت نگه کن تو به پایان کوه — چار شتر با همه فر و شکوه

با دو شتربان بگفت شان جهار — این طرف آیند هلا هوشدار

چشم خود آنسو همه می دوختند — شمع طرب یک بیک افروختند

چونکه رسیدند همه اشتران — کرد تفحص یکی از ساربان

کین شتران گر بکرایه دهی — منت و احسان بسر ما نهی

گفت یکی بهر کرایه دهم — منت و احسان ز چه رو بر نهم

یافتم آن اشتر و گشتم سوار — خورم و خندان چو گل نوبهار

سنت احمد شده ازو مستقیم	بدعت از و شد بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	ٹونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارت
مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرت و معاملات
کامل میدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز
باشتیاق گوشت کباب وار میسوختند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر
اقامت فرمودند و هر دو وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان
کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد
و چون سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن ضفار که منجمله ملک حضرموت است
بودند و حضرموت از مخا نزدیک تر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض
پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه
ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت
فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت ضفار
فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه شاذلی
بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی
که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلاً مطلقا پروا نمیدارند خصوصاً وقت

۸۸

کشته بحوض درمی آیند و بعد ادای غسل بعون طور بر شغل آمده جامها پوشند و در مسجد بصفوف نماز می ایستند هیچ بیم و باک از خدای عز و جل نمی نمایند و اصلاً و مطلقاً این فعل شنیع را حرام نمی پندارند و از نقص

مشغول شوند ومرد وزن وپدر ودختر اگرچه جوان باشد در بالش ابدا آنها تکیه کرده بهم
وباک مبادرت مینمایند چون جناب سید المجاهدین تا یکدفعه این معامله از اہل شہر معائنه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبدالحی ومولانا محمد اسمعیل شہید پیش قاضی عصر رسیده استغاثه ازین
امر شنیعه که از اہل مخالف صدور می یافت نمودند ودر ہمون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
چنان موعظت وتذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که سامعین
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته ما حرام میدانیم اما حکم ما درین شہر بامتناع این امر نافذ
نیست انسب واولی آنکه صاحب ہمراه ما تا مکان دولت که حاکم ورئیس این شہر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل بتوجه جناب دستیاب گردد غرض که ہر چہار
کس در کچہری حاکم شہر رسیده قاضی استغاثه این امر بکمال آب وتاب از طرف سید عالیجناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شہر بود ودر باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم بقاضی گفت که ازین سید بکمال سماجت ولجاجت از طرف من عذر آرند
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شہر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
از بلوای عامیان میترسم ہرگونه بپاس خاطر حضرت که مہمان عزیز ما یند تا مقدور در
اجرای آن قصور نخواہم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند بامدادان برای ایفاء وعده
خود قاضی وکوتوال را طلبیداشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شہر بگردانند که احدی
تا قیام قافله ہندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است ہیچکس در ہنگام

٨٩

سید الساجدین عرض نمود که جناب تمام قافله خود را طلب داشته مامور فرمایند که غسل نموده احرام

عمده بند بند ابیات مؤلف

وقت احرام ست هان هشیار شو | چند خسپی زود تر بیدار شو

عزم بیت الله اگر باشد ترا | مرده شو وانگه کفن پوش و بیا

از همه لذات نفسانی گذر | شو ملک اکنون ز شیطانی گذر

دور کن از خویش اخلاق دنی | چون حسد چون بغض و بخل و کبر و منی

خشم و شهوت را ز خود کن بر طرف | تا رضای حق ترا آید بکف

غسل کن احرام پوش و لب گشا | نعرهٔ لبیک زن مرد خدا

نعرهٔ لبیک از بانگ بلند | هست ایزد را درین حرم پسند

بانگ لبیک از لب احرامیان | هست بر شیطان چو شمشیر و سنان

در صباح و در مسای سروران | همچنین چون فارغ آئی از نماز

همچنین وقت لقای دوستان | نعرهٔ لبیک زن ای دلستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بر صحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارتست از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت گشته هر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گلریز گشتند که بلبلان افلاک بترانهٔ تحسین و آفرین لبریز گردیدند بعده اسپ سبکپای عجز و نیاز در فضای بیداری از زاری و انکساری که اقصی نهایت خاکساری بود چنان جولان

[illegible]

راهی گردیدند و بوقت صبح در قریه جده فرو کش گردیدند تمام روز در انجا مقیم ماندیم شام

گاهان بر محمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی

الله عن المومنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل

السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الایة در سوره فتحا وارد

شده رسیده در انجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برای آمرزش جمیع

قافله بکمال ابتهاج و تضرع و خشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز از انجا

روانه شده بوقت نماز ضحی داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بمجرد

رویت کعبه معظمه زاد الله لها شرفا و تعظیما عجب گونه حالت بر مشتاقان جمال باکمال آن

بیت ذو الجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و مشتی

نمونه از خروار جگر چاک و قاصر است حاصل قصه بپای آنمقام ذی الاحترام تا مده

دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست و از کثرت

بکا و زاری و ابتهال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام سرنگون

کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآب دیده میسفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانش بچشیدیم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه مهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما بر گشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

91

دو رکعت نماز طواف بمقام ابراهیم علیه السلام ادا کرده از مسجد الحرام از راه باب الصفا بیرون شده در فضا صفا و مروه داخل گردیدیم و هفت بار در میان صفا و مروه ... و مهللین و مکبرین بکمال خشوع و خضوع سعی نموده ... [illegible]

بعض حلق که عبارت از ... [illegible]

سرتراشی است وبعضے قصر که عبارت از کم کردن مو ها است موده ساخته از احرام عمره
بیرون شدیم وهرکس هرچه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام مع آن
امام امیر حاج عالیمقام رسیده باهم نشستیم ومبارکبادی بایکدیگر میرسانیدیم چون مطوف
ما باشاره امام همام چند مساکن بطریق اکثر قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان
هرکس که لیاقت آنمکان داشت مسکن ماوای خود ساخت تاریخ وصول کرامت
شمول قافله در بیت الحرام بست وهشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار ودو صد وسی وهفت
از هجرت خیر البشر علیه التحیه من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک بر اوج
چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
بمجرد رویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل ومصابیح چنان افروختند که افلاک
از رشک وحسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت وبهزاران چشم
امید بر ترزئین آنمکان چشم میدوخت **قطعه**

آسمان میگفت امین کاش می بودم زمین
تاکه در من بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک باهم گفتگو میداشتند
کاش چون مردم خدا میساختی در رو مکین
بر سر دکان چه قناد چون جوش مگس
یاکه جوش لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گاه از مغرب گاه از سوی جنوب
گاهی از طرف شمال آیند در روی مسلمین
نعره انا سمعنا قد اطعنا از زبان
خلق عالم میرسد در روی اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از بهر او شد سنگسار
ابرهه یکبار زو گردید با نکبت قرین

حکایت میدهد خبر ازان منظومه حکایت این چنانچه یافت ظهور

آمد اسمعیل مولانا شهید — همره سید چو در مکه رسید

حج عمره کرد جانش آرام یافت — صید مقصد یک بیک در دام یافت

بعد چندین روز او بیمار شد — طاقتش شد طاق و بس ناچار شد

در کسوف آمد چو آن بدر منیر — چاره کردندش طبیبان کثیر

جملگی تدبیرها انگیختند — از هزار صد رنگ رنگین ریختند

آن معاجین و سفوف و آن شراب — بود در حقش بسان زهر ناب

از حیاتش چونکه مایوس آمدند — جمله مالان دست افسوس آمدند

بود مولانا شهید ارجمند — روز و شب در خدمت اوی پابند

شب نخفتی روز ناسودی همین — همچو ماه از غم بفرسودی همین

بود آن ستوره مخدومه — از نعیم سیدم محرومه

داشتی از بیعتش انکارها — مینمود این گل بچشمش خارها

خوش بود آن نیش می پنداشتی — نور بود آن نارمی انگاشتی

بارها زو گفت مولانا شهید — مادرا این طرفه خوان از حق رسید

خیز بیعت کن بخور نعماء او — هر که نخورد آه بروی وای او

تیره گشتی مادرش چون این کلام — گوش کردی زان شهید نیکنام

بازگفتی کای پسر زینسان مگو — کس غلام خود نسازد پیشرو

هر که افتد کامرانش میکنند / جانب مقصد روانش میکنند

اندران افتادگی از دور دید / سایه گویا که اعمی نور دید

طرفه سایه آمد از دورش نظر / سایه نی همسایهٔ نور البصر

اندران سایه خلایق بیشمار / خورم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از یار معین / با اخلاء احبا همنشین

هر یکی با یار خود در اختلاط / گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط

خواب بین از رهروی پرسید حال / چیست این سایه بگو ای خوشخصال

حال ظل مستظل را باز گو / کیستند این قوم ای مردنکو

گفت این جمله گروه احمدیست / سایهٔ شان ظل فیض سرمدیست

تو از ایشان شو که تا ذیشان شوی / دور کن انکار تا از ایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب چست / زنگ انکار از دل خود پاک شست

گفت از اسمعیل سید را بیار / تا از و بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شادکام / شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید با ام القری آرمید / ز بلغار یک قافله در رسید

دران سه صد و چند بودند مرد / همه دین پژوهان و صحرانورد

از انجمله بودند کشد فقیهه / صبیح و ملیح و جسیم و وجیهه

آمد بنحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیاناً بعضے اشخاص خواص را
باخود باین کرامت اختصاص مے بخشیدند چند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بنده
بلاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند دو درعه مفاصله و همین قدر
تبفاوت بالائی داشت دیکنوع بالانشستن میشد گو که حجاب بود قبول نه نمود و بعد
بست و پنجم ز لشکر سرما بر سر ما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما
را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
بریخ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار قاقم و سمور آرمیدند برهنه تنان
حربا وار چشم بر آفتاب دوختند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
که کلهم اجمعون هیچ رخت سرمائی نداشتند دست و پا چه شدند و حیران و عجز و فقدان شاهد
مهر که شام گاهان بیمهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان ابواب افسردگی بر روی
عالمیان باز در سموم گرم جوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باعتقا انباز **مثنوی**

جهان افسرده چون طبع لئیمان — هوا شد اشک ریزان چون یتیمان
فلک با مهر بیمهری همیکرد — شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما — غلط در لرزه بود از جنگ سرما
ز دست دستبرد برد بے قیل — خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا اسکرد چون کافورباری — جهان شد سرد از کافورخواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد — بهار آخر شد و فصل خزان شد

چرخ کج رفتار صد مکر و دغا دارد نهان | تا نهد زان داغها بر سینهای عاشقان
مهر و کرمش سر بسر قهر است از وی الحذر | شربت شیرین او زهر است از وی الامان
گاه یوسف را ز آغوش پدر دور افگند | گه زلیخا را بوصل او نماید شادمان
اتفاقاً یک دو کس گر نرد وصلی باختند | مهرهای شان بششدر افگند او بیگمان
یک دو کس را گر دمی شادان و خورم یافته | سنگهای درد و غم بارد بران از بیکران
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن | سر نهادستم بتقدیر خداوند جهان
ای علی برخیز با احمد بسوی مکه رو | هان درودی خوان بتودیع رسول انس و جان

اکنون وقت آن رسید که قصیده نعتیه که نوک رشحهٔ خامه مؤلف این نامه کرامت شمامه است آویزه گوش مستمعان ساخته مسرور و محظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر زواهر تحسین از هر گوشه دامن دامن بربایم ابیات نظم

گرفت ملک دلم شاه غم بآسانی | بفوج بی سر و سامانی و پریشانی
متاع صبر و شکیبم از و بغارت رفت | چو از سموم خزانی بهار بستانی
ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم | چو غنچه خون جگر میخوریم پنهانی
بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم | هزار مرثیها موقع غزل خوانی
تمام سوده الماس میشود هیهات | اگر بدیده کشم سرمهٔ صفاهانی
ز رشک دیدهٔ من کاب و رنگ گریه از وست | فگند خاک بسر معدن بدخشانی
ز سوزش تو من ای نالهٔ سخت حیرانم | که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

١٠٧

خدیو کون و مکان خواجهٔ زمین و زمان / محمد عربی فخر انسی و جانی
جلیس ثم دنی و انیس او ادنی / کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی
گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم / حلاوت ثمرات ریاض رحمانی
طراز خاتم او خاتم النبیین است / که ثبت است بمنشورهای یزدانی
باصل اول و در فرع از همه آخر / چه اولست که ممکن نباشدش ثانی
برانبیاء و رسل ذات او بود افضل / چو بر مجامع انواع نوع انسانی
تمام کون و مکان ذات تو بود درخش / جهان چو دیدهٔ مردم بود تو انسانی
شود جحیم و سقر رشک باغ ابراهیم / لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی
دم ظهور تو گشتند سرنگون اصنام / برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی
شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر / ز شش جهات جهان چون صلیب رهبانی
ز آب صافی دین پاک کرد یکباره / تمام روی زمین را ز لوث اوثانی
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد / چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی
بکوره ماهی و در قعر چه سمندر را / همیشه عدل تو می پرورد بآسانی
مساز عزم سوی قصر جاهش ای اکرم / ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی
برهن است و یقین این سخن که میدانم / شوند نه فلکا ز زینه اش تو دامانی
قلم چو شعله سطور و دوات آتش آبحیات / شود کسیکه بمدحش کند درافشانی
ز جود بخشش او رشک می برند مدام / بحار و معدن و دهر و سحاب نیسانی

ز دست رفتم اگر دست من نمیگیری
خدای را بکن ایهی ناخدا نگهبانی

بحق عظمت آن ذو الجلال والاکرام
که داشت ملک رسالت بنا ستا زانی

با نبیا و رسل آنکه محو فرمودند
ز لوح کون و مکان حرف کفر و طغیانی

بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر
بحکم جامع آیاتهای فرقانی

بشاه حیدر کرار و قاتل کفار
که یافت رونق از و کشور سلمانی

بآن دو گوهر یکتا شوکاز پی شان
مدام روح امین کرد مهد جنبانی

باب دیده خیر النسا که چشمانش
شدند از غم هجر تو رشک نعمانی

که سازد از کرمت جمله مقصدم حاصل
سنه بسینه من داغ یاس و حرمانی

همیشه تا بچمن بلبلان بفصل بهار
بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی

چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار
بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد رویت این رویا حضرت در عرصه سه روز تجهیز سفر و تدبیر یا یحتاج ضروری نموده بست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافله فرمودند و در منزل ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیوتت نموده احرام عمره بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند انصرام این مرام بر جحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام باقیماندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل در دو یکقام در بلد الامین و بیت الله العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خود ها سکونت گزیدند و مضمون کرامت

در جوش بود هر یک می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بدر رود فلک دوار میرسانید غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق	از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته	بیتو گردیدیم و آمد بدر رویم در محاق
چشم من شد آبریز و سینه ام شد آه خیز	وان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق
میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین	داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق
گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو	در نماز و در دعاها از نیاز و اشتیاق
مسجد تو چشم عالم تو دران چو مردمی	ای سیه پوش عرب ای قبلهٔ شام و عراق
میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا	الوداع ای جان جانان هذه یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مراکب نشسته بعد دو روز سیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره ببئی فایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوستکریمان و کف بذل و ایثار بود و دریا مانند سیه مستان جوش و خروش مینمود هیچکس دمی نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مراکبها پیشتر به ببئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

بلکه زاید اقامت ورزیده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را باحسن وجوه بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه افروخته بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند | پس انگه آیت هجرت بخواندند
نموده چند کشتی را کرایه | شدند این بچه کشتی بود دا
در آغوشش که مه چون نشستند | کمرهای عزیمت سخت بستند
دران اسباب خود را بار کرده | خدای خویشتن را یار کرده
فلک بوده است آن دریای ذخار | هلال آسا دران کشتی پدیدار
فلک را یک هلال اورا هزاران | چو انجم هر یکی کشتی سواران
مه نو را پر از انجم که دیده است | چه دیدن کس بعمری هم شنیده است
به یک کشتی امیر المومنین بود | هم اهل بیت وی با وی قرین بود
شدند آن ماه ها چون مهر تابان | ز شرق جانب مغرب شتابان
چو تا شش ماه منزلها بریدند | پس از شش ماه در موطن رسیدند
درین شش ماه گه جنبش گه آرام | همی دیدند هر یک کام ناکام
امیر المومنین در مسکن آمد | تو گویی جان نش رفته در تن آمد
ز [illegible] شبگیر شب شد صبح روشن | جهان یکبار شد همرنگ گلشن
[illegible] آمد [illegible] ن را زندگانی | بهار آمد به بخت کامرانی

نقل خط حضرت سید احمد صاحب بسمی مولانا ابو الفضل اولاد شاه عبد العزیز قدس سره که از ملک [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

اما بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان
تا وقت تحریر کاغذ بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی
بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امیدوار ادعیه وافیه متبرکه آنجناب
هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه
حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره ازان که اینوقت ضبط آن بقید تحریر
میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سائر برادران مومنین که بسامع ایشان رسد
عرضه میدهد درین عرضه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و
مرافعه این عرضه بنا بر انست که از برکت جناب سامی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا
آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاقر موده اند بفضل او
تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امیدواری ادعیه وافیه علی الدوام است
تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و بدایت و رحمت عامه نمایشه که شامل
جماهیر خلایق گردد جهرا بر ید کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از وطن
مغموم بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد و غیره بسیار روبکار میماند تا که از صبح نوبت
به نیم شب میرسید در همان ایام شبی اینچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان لوطیان
مختصر از سعی و تردد برادران مومنین با مداد و اعانت دستهای نیک مکان بنا شده
بود در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و روبروی من بکمال

112

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد
بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آمادگی سواری خود
دران کشتی نمودم از جانب مخبر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا
کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت بمهار رسیدند و هرگاه از
کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید روح دریای
شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را اعطا فرموده پدیدار
گشته با فقیر ملاقات کرد و بمقابله و مواجه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که رعب
و هیبت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده
شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت
آن متعجب شدم فاما درانجا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود هرگز
غیبتی و غفلتی ازان بود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم رعب
و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بنده خدا تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو و من و آسمان و زمین و مور و هما و همه ها بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم
و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن روح این
بیان شنیده از مواجهه ام رفت فاما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاز بمقامی رسید

113

ترددی بود که احیاناً اهل قافله را خصوصاً زنان را بسبب غیبوبت فقیر رنجی و تعبی
میرسد در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی دیگر بنظر آمد و آنروز در بندر
رسیدیم و اندیشه آن بود که مبادا قزاقان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود
که گاهی قزاقان و قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند اینمعنی
موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بهرحال مرجو و مدعو از جناب ایزد بیست
و در فرود آمدن از جهاز تردد زائد بهم رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم
الراحمین جلت شانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعد ازان برو و اینها را برما بگذار یا
سپرد ماکن و درین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لیکن بخصوصیت
اقربا و لواحق این عاجز زاید از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که
بزورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسید بعد ادای چند رکعت نفل دعا
کردم بحمد لله اجابت ازان سو متوجه بود و مژده ها رسید یکی از جانب غیب بحال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بپوشانیدن خلعتهای
فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر
بتفصیل میشد و رحمتی تدریجاً از انها بعازمان حج که دران جهاز سوار بودند من بعد
بسایر سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد بتمام مبایعان بردست فقیر
متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود بهمه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ممالک را

جزئیه وادعیه جمیله آنجناب است وآینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات امیدوارم ورجای واثق است که دعاها فرموده باشند وفقیر وتمام معتقدین مخلصین در اماکن واوقات متبرکه دعاها میکنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل شیء قدیر و بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام وآخر بشارات اینست که لفظ پارهٔ سند رجا این عریضه از جنس مبالغه می نمودند محو آن مخطور گردید ممانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالی اعلم بخفیات الامور وعلانیتها

در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا والمتقین امام المحدثین قدوهٔ اهل تمیز حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوش ونیش باهم آفریدند — بعالم عشرت وغم آفریدند

بهاران گرچه رنگ آمیز باشد — خزانش دشنهٔ خونریز باشد

اگرچه روز باشد روشنی زار — شب اورا می نماید تیره وتار

برین گفتار اینک شاهد آرم — بگوش دل شنوکان می نگارم

که ناگه از قضای ایزد پاک — خجسته وارث سلطان لولاک

امام جن وانس شیخ آفاق — بعشق الله جفت از ماسوی طاق

چو عزتهای دین اورا سپردند — ازان عبدالعزیزش نام کردند

چو تنگ آمد ازین زندان فانی — رخ آورده بملک جاودانی

سوی خلد برین منزل گزین شد — بفردوس آمد ومسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام وجهاد با کفرهٔ لیام وارتفاع اعلام اسلام واشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن ومقام در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
ومجبول بودند ووجوب این نیت عظمیٰ در کشت زار طبیعت مستتر ومخفی می بود در منوال
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بمفحوای آیهٔ کریمه ولما بلغ اشده وبلغ اربعین
سنة الآیة همگین اغصان واوراق شجرهٔ طیبه که موصوف باصلها ثابت وفرعها
فی السماء باحسن وجوه سربرآورده مستعد ثمر آوری گردید بموجب آنکه مصرعه که عشق
ومشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش واتباع آلات حرب مثل
تیر وتفنگ وگرد آوری رفقا جویای نام وننگ مستعد وسرگرم بودند ودرین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که تعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق ودوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید واین شاهد غیبی از جلباب احتجاب واختفا رونماید ودرین مدت
مسطور صبح وشام علی الدوام بهر منزل ومقام پیش هر کرام ولیام وعظ وتذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت وخلفاء ایشان بیان میکردند وخطوط بجمیع احباب
واخلاء که قبل ازین در امکنه متعدده مثل عقبه اولی که در منا واقع است ودر حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آنمقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی از ینها در بریلی وبعضے در اثناء راه هجرت
در قافله سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند وچون خاطر دریا

۱۱۷

والحمد لله رب العالمین
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین

هر بیت این قصیده نگر | که حروف هجاست با ترتیب
هست در مدح آنکه از فیضش | بر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز شفقت آتشی افتاده در هر سینها | لطف کن بر عاشقان از چهره برقع برگشا
بوی زلفت را صبا چون در دیار چین رساند | از تحیر آهوانش حیله ماندند از چرا
پیر من عشق است من او را مرید صادقم | هر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا
تیره و تارست بی تو عالم اندر چشم من | از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی
ثمرهٔ عشق تو آمد دین و دنیا باختن | خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا
جان و دل بردی ز من صبر و توانائی تمام | ذرهٔ لطفت ندیدم چیست این جور و جفا
چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم | چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا
حاصل عمرم ز شفقت چیست دائم سوختن | از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما
خوف و بیم و باک گه از کس نمیداری کنون | میروم نالان بدرگاه امیر با صفا
داور دوران وزیر الدوله دریا کرم | ناظم نظم امارت ناشر جود و سخا
ذو المعالی و المفاخر مصدر فیض اتم | ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
راست گفتار است هم رایش رزین است و متین | نیک کردار است و ذاتش با رزویش پر صفا
زبدهٔ ارباب فضل و صاحب علم و عمل | حامی دین و دول سر دفتر حدس و ذکا
ژنده پوشان قناعت را توانش تکیه گاه | برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا
ساعی اندر کار نیک و سامع اندرز و پند | دست او دریای جود آمد دلش کان عطا

همت من پست باشد زینهٔ مدحش بلند	بازمیگردیم بر دارم کنون دست دعا
لازم او دائما اقبال و دولت بر دوام	لازم اعداش بادا محنت و رنج و بکا
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین	بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

و چون در اول این اعجوبه که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب که بغفران همایونش این عروس زیبا آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیدهٔ همچنین بمدح آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد نظم

شکر صد که ز فیض باری	کرد این چرخ مقرنس یاری
که چهل سالهٔ احوال امام	مرتسم گشت بآئین تمام
قلم از فخر بخود بر بالید	که سرش تا قلم و لوح رسید
سر قلم چشمهٔ آب حیوانست	بلکه تسنیم ریاض رضوانست
صفحه اش جمله خیابان بهشت	سطر سطرش گل و ریحان بهشت
چونکه پیرایهٔ انجام گرفت	مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ چو جستم ز سروش	این چنین مژده رسانید بگوش
که کنم بر تو من این راز عیان	هان بگو این چمن باغ جنان
در پیرش محمد جهاندار شاه	سریع القلم هم سیادت پناه
بپاس شانزده از فضل قیوم	مخزن احمدی شده مرقوم

۱۱۹

محمد علیخان بهادر صولت جنگ خلد الله ملکه و زاد الله عمره و ماله و خلفه تمام شد

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی